

پیمان پاریس؛ داستان غم انگیز جدایی هرات از ایران

افشین پرتو

در سنگ نبشته‌های هخامنشی از سرزمینهای پیرامون هریرود، با نام Haraiva در زبان پارسی باستان یاد شده است و در سده سوم پیش از زایش مسیح، پس از چیرگی اسکندر مقدونی بر آن پاره از ایران، یونانیان نخست آن را الکساندرتیا آریانه (اسکندریه آریا) نامیدند و پس از پایان دوره اسکندر، از آن تنها با نام آریا Areia یاد کردند و در اروپا، لاتین زبانها، از آن با نام آریا یاد کردند.

پس از بازپس گیری سرزمین ایرانی از یونانیها و چیرگی دگرباره بر کرانه‌های هریرود، این پاره و شهر بریا در میان آن، بدان گونه که در سنگ نبشته شاپور یکم در کعبه زرتشت می بینیم، این شهر در زبان پارسی میانه هریو Harev نام گرفت و سپس با گسترش زبان پهلوی در دوران ساسانی، این شهر هری Hary نام یافت.

در باره باشندگان این دیار نوشته اند که هرویها، دسته‌یی از آریایی‌ها بودند که هزاره دوم پیش از زایش مسیح، دیار خود در آسیای میانه را رها کرده و با گذشتن از آمودریا (جیحون) به فراز بامواره ایران در آمده و در سرزمین بارور و پر بهره پیرامون هریرود، باشندگی خود را آغازیدند و به نام خود سرزمینشان را هریو نامیدند.

با آغاز فرمانروایی آریاییها بر بامواره ایران در سده

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب می نویسد: «هرات، هوایی در غایت نیکویی و درستی دارد و پیوسته در تابستان شمال وزد و در خوشی آن گفته اند اگر در سرزمینی خاک اصفهان و باد هرات و آب خوارزم گرد آیند، مرگ در آنجا بسیار کم است».

هرات شهری ایرانی است با پیشینه‌ای پرشکوه و روزگاری پر رویداد که در سال ۱۸۵۶ میلادی بر پایه پیمان پاریس از ایران جدا شد و پس از چندی در سال ۱۸۶۳ میلادی به دیگر پاره‌های سازنده امروز سرزمین افغانستان پیوست و کشور افغانستان را پدید آورد.

نام هرات، به باور تاریخنگاران، برگرفته از نام باستانی ایرانی؛ هریو Haraio - که برگردان آن به فارسی پرشتاب است - گرفته شده است. در یشت چهاردهم مهریشت و فرگرد یکم و ندیداد در اوستا، این شهر هریوا Haraiova نامیده شده. در این فرگرد آمده: «ششمین سرزمین و کشور نیکی که من اهورامزدا آفریدم، هریوو و دریاچه اش بود» و در یشت چهاردهم مهریشت اوستا آمده که: «آنجا که رودهای پهناور و نوناک با آبسوه خیزابه‌های خروشان به ایشگنا و یورو تامی خورد و به سوی موئورو و فرویو و گاوا - سوغدا و هوارزم می شتابد...». این نام، از هریرود که رودی گذرنده از این شهر است، برون آمده است.

هفتم پیش از زایش مسیح، مادها بر هریو چیره گشتند و با بر تخت نشینی کوروش بزرگ هخامنشی، هریو یکی از ساتراپیهای فرمانروایی هخامنشی شد که کانونش شهر آرتاکوانا بود. در همه سنگ نبشته‌های بازمانده از روزگار داریوش بزرگ و خشایارشا هخامنشی، هریو در میان سرزمینهای سر به فرمان آنها، یاد شده و در نوشته بتلمیوس گیتی شناس بزرگ در آن دوره می خوانیم که؛ هریو در جنوب مرو و باختر و در خاور پارت و بیابان کارمانیا و باختر پارامیر است و کانون آن شهر آرتاکوانا نام دارد و هرودت تاریخنگار نام آور در همان زمان، نام هریوها را در سیاهه مالیات پردازان به دربار هخامنشی آورده است.

اسکندر مقدونی، پس از چیرگی بر سپاه هخامنشی و فرواندازی فرمانروایی هخامنشیان، رو به خاور نهاد و در سال ۳۳۰ پیش از زایش مسیح، آرتاکوانا کانون فرمانروایی هریو را فراچنگ آورد و ساتی برزن، ساتراپ هریو، سر به فرمان او نهاد. اسکندر، آرتاکوانا را ویران کرد و بسیاری از باشندگان آن را کشت و برای پاس داشتن جان سپاهیان، دژی بزرگ در آن شهر ساخت و فرمان دگر باره سازی شهر را داد. شهری را که یونانیها پیرامون آن دژ ساختند، اسکندریه آریانا نام گرفت.

با مرگ زود هنگام اسکندر در سال ۳۲۳ پیش از زایش مسیح و برپا گشتن فرمانروایی سلوکیان، اینان توانستند پاره‌های آسیایی زیر فرمان اسکندر را به زیر فرمان خود آورند و هریو نیز پاره‌ای زیر فرمان سلوکیان شد. با ناوابسته گشتن دو فرمانروایی باختر و پارت در سال ۲۴۰ پیش از زایش مسیح، هریو به پاره‌های زیر فرمان فرمانروایی باختر پیوست و تا سال ۱۹۰ پیش از زایش مسیح - که سر به فرمان آنتیوکوس سوم پادشاه سلوکی نهاد - فرمانپذیر فرمانروایان باختر بود. در سال ۱۶۷ پیش از زایش مسیح، مهرداد یکم شاه اشکانی با پیروزی بر او کراتید گماشته سلوکیان بر هریو، آن پاره را نیز فرمانپذیر خود کرد و از آن پس، هریو تا چهار سده زیر فرمان اشکانیان ماند.

ساسانیان، پس از فرو انداختن اشکانیان، سرزمینهای زیر فرمان آنها را به چنگ آوردند و هریو نیز در سده

سوم میلادی به زیر فرمان دربار ساسانی درآمد. در سنگ نبشته‌ی مانده در کعبه زرتشت نقش رستم، از این شهر با نام هریو Harev در سیاهه پایتختهای استانهای امپراتوری ساسانی یاد شده است. این شهر، که با گسترش زبان پهلوی ساسانی هری Hariy نام گرفت، پایگاه ایستادگی در برابر تازش هیتلها (هیاطله) بود که در فراسوی سیر دریا (سیحون) می زیستند و پی در پی به مرزهای شمال باختری ایران می تاخندند. نوشته اند که در آن زمانه، شماری از باورمندان به آیین مسیحی نستوری نیز در آن می زیستند و شراب برآمده از دست شراب اندازان هری، نامی بزرگ داشت.

در سده هفتم میلادی نه ارتش شکوهمند ساسانی و نه دژهای برپا و ایستاده پاره پاره سازنده ایران و نه مردم چشم دوخته به امروز و فردا؛ نتوانستند راه را بر تازش سپاهی ببندند که با خود اندیشه آیینی اسلام را می آورد. تازیان مسلمان، در چند جنگ، ارتش ساسانی را فرو ریختند و در پی آن بر هر پاره‌ای از ایران تاخندند و برج و باروها و دژها را فرو ریختند و مردم را به پذیرش آیین خود واداشتند. تازیان مسلمان، رو به خاور نهادند و هریوها در سال ۶۵۰ میلادی ۳۱ هجری، پس از ایستادگی جانانه‌ی سرفرود آورده و شهرشان را به مسلمانان و نهادند.

فروافتی دربار ساسانی و چیرگی تازیان بر ایران، پناهجویان را به پشت کوههای البرز گریزانند و گیلان و مازندران را پایگاه ایستادگی جنگاورانه ساخت و خراسان را کانون ایستادگی اندیشه و پراجی پاسداری از همه هستی ایران کرد و در خراسان؛ چهار شهر هرات، نیشابور، بلخ و مرو کانون توانمندیها در سده‌های پسین شد.

چیرگی تازیان مسلمان بر ایران، بسیاری از ناخرسندان را به برپاخاستن برانگیخت و بیشترین ناخرسندگان خراسانیان بودند. نخستینشان؛ المقنع و در پی او استاذسیس. با برپاخیزی استاذسیس، باشندگان هرات به او پیوستند و در چند گاهه خیزش استاذسیس، هرات نا آرام بود و همین نا آرامیها تا سده‌هایی چند این شهر را یکی از پایگاههای اندیشه تازی ستیزی کرد.

با نگاهی گذرا به رویدادهای سده‌های سوم تا ششم

هرات بود.

فروافتی توان سامانیان؛ پایان فرمانروایی ایرانیان بر خاور بود و از آن پس تا پنج سده، بیگانگانی از میان ترکها و فرارودیان شمالی و مغولها و تیموریان بر خراسان فرمان راندند.

آغازگر فرمانروایی ترکها بر خراسان و سپس ایران، پانهادن محمود غزنوی بر پهنه خاك ایران بود. سلطان محمود غزنوی از غزنه آغازید و رو به شمال باختری نهاد و نخست بر هرات چیره شد و سپس بازمانده خراسان را فراچنگ آورد و در جستجوی دستیابی به نامی و توانی بزرگ، رو به باختر نهاد و توانست آخرین فرمانروایی ایرانی - بویهیان - را فرویزد.

سلطان محمود شیفته توان و دارایی بود. وی برای فراچنگ آوردن دارایی گشنی در اندیشه تازش به هند شد و به آن سرزمین تاخت و بازر و مال بسیار بازگشته آن همه دارایی، شکوهی فراوان برای دربارش ساخت و آن پاره از ایران که اکنون در خاك افغانستان است، میدان پخش چندگونه دارایی او شد و هرات در آن زمانه نامی بزرگ یافت. چون سلطان محمود در میان ابزارهای ستیزه با خلافت عباسی، زبان ترکی را ناتوان می دید به گسترش زبان فارسی کمر بست و دربارش، پخشگاه دارایی اش در راه گسترش زبان فارسی شد و هرات باشندگان بسیاری از سخنوران و شاعران و نویسندگان فارسی زبان و کانون بزرگ فرهنگی ایران گشت. از آن زمانه است که مدرسه ها و کانونهای فکری و فرهنگی فراوانی - که کارشان گسترش فرهنگ ایرانی بود - در آن شهر بر جای مانده است. سلطان محمود، برای پاسداری از بزرگینگی رو به رشد هرات، پسرش مسعود را - که پس بر جای او نشست - به فرمانروایی هرات گماشت.

بامرگ محمود غزنوی و بر تخت نشینی سلطان مسعود، تازشگران تازه ای پا بر پهنه سرزمین ایران نهادند. سلجوقیان باشند فرارود، در تازششان به خراسان، بر هرات نیز چیره شدند و سلطان مسعود برای راندن آنها، به ستیزه پی سخت با آنان در سرخس دست زد و هرات را باز پس گرفت، ولی، نه مسعود و نه جانشینانش، توان پاسداری از سرزمینهای گسترده بازمانده از سلطان محمود غزنوی را نداشتند و اندک اندک

هجری، درمی یابیم که به جز دو فرمانروایی زیاری و بویهی بر خاسته از گیلان، دیگر فرمانرواییهای تاریخ ایران در آن سده ها، از خراسان و سرزمینهای همسایه آن بر خاستند و بی گمان دل تپنده تاریخ ایران در آن سده ها خراسان بود و هرات یکی از چهار پایگاه توانمند خراسان در آن رویدادها پهنه پذیرای دگر گونیهای شگرفی به شمار می رفت.

نخستین آوای ناوابستگی را در خراسان، طاهریان سر دادند. طاهر، هراتی بود و نیایش؛ مصعب، پسر رزق، پیشتر بر هرات فرمان می راند. در زمان فرمانروایی عبدالله پسر طاهر، به سبب بزرگینگی هرات، وی پسرش حسین را به فرمانروایی بر هرات گماشت و حسین همواره با خجستانها بر سر هرات در ستیزه بود و این شهر در آن زمانه، بارها دست به دست گشت.

در هنگامه فرمانروایی طاهریان بر خراسان و پاره های خاوری ایران، یعقوب لیث صفاری بر پاخواست. یعقوب، در پی یافتن راهی برای نابودسازی خوارج - که پس از چیرگی یعقوب بر سیستان به کوههای اسفزار میان زرنگ و هرات گریخته بودند - به آن پاره از خراسان تاخت و پس از چیرگی بر هرات و بادغیس، بر کرخ در شمال خاوری هرات نیز چیره شد و حسین فرمانروای طاهری را از آن دیار راند و برادر خود عمرو را بر آن پاره گماشت.

عمرو لیث صفاری، پس از پیروزی بر خجستانیان و راندن آنها، بر همه خراسان دست یافت. در زمان فرمانروایی عمرو لیث، هرات پایگاه آماده سازی نیروهای جنگی برای ایستادگی در برابر تازش ترکهای باشند فراسوی آمو دریا شد و این سبب شد که هرات گسترش یابد و در کنار بزرگینگیهای جنگی، کانون بزرگی برای رشد دانش و هنر و اندیشه گردد.

کاهش توان صفاریان، به تندی سامانیان را به خراسان کشاند و امیر سامانی؛ در کنار چیرگی بر دیگر پاره های خراسان، هرات را نیز به زیر فرمان خود در آورد و بستر آماده رشد هرات در روزگار فرمانروایی سامانیان، زمینه گسترش بیشتر این شهر را فراهم کرد و شاید بتوان گفت که دوران سامانیان آغازگر دوران رشد پس از اسلام

فرمانروای هرات بود. امین ملک، پس از شکست و گریز سلطان محمد خوارزمشاه، به پسر او جلال‌الدین پیوست و با او در پهنهٔ سند به جنگ و گریز با مغولها روزگار می‌گذراند. از سوی چنگیز، پسرش تولی راهی گشودن هرات شد. وی در راه دستیابی به خواست پدرش، مرو و نیشابور را ویران کرد و به پیرامون هرات رسید.

تولی، چون به پیرامون هرات رسید، شیفتهٔ هوای گواری آنجا شد و بر آن گشت تا آن شهر را ویران نسازد و از آن رو نماینده‌یی به نزد بزرگان هرات فرستاد. ملک شمس‌الدین جوزجانی، به خواست بزرگان شهر، بر آن شد که شهر را به مغول وانگذارد و از آن رو فرستادهٔ تولی را کشت و خود به ستیزی بی‌دلاورانه با سپاه تولی برخاست و در هفتمین روز نبردش، به تیری که بر سینه‌اش نشست، مُرد. با مرگ ملک شمس‌الدین جوزجانی، بزرگان شهر راه سر به فرمائی را برگزیدند و به گفتگو با مغولها نشستند و دروازهٔ شهر را بر روی مغولها - که سوگند به آسوده گذاشتن مردم شهر خورده بودند - گشودند. مغولها به هرات درآمدند و در همان روز نخست، دوازده هزار تن از پاسدارندگان شهر را از دم تیغ گذراندند.

خشم و کشتار مغولها، مردم هرات را برپاخیزاند. آنان ملک مبارز‌الدین و ملک فخر‌الدین را به سروری برگزیده و مغولهای درون شهر را کشتند و دگر باره دروازه را بر روی آنان بستند. چنگیز، که خبر آشوب درونی هرات را شنید، پسر تولی را از برای به انجام نرساندن یاسایش - که کشتار همهٔ مردم بود - سرزنش کرد و هشتاد هزار تن را به فرماندهی ابلچیگدای نوین، راهی هرات کرد و این یک، پس از شش ماه و هفده روز جنگ با هراتیان، دیوارهای شهر را فرو ریخته و از برج خاکستری به درون شهر هرات راه یافت. مغولها، هفت روز نیز در میان شهر جنگیدند و کشتند و همهٔ مردم شهر از زن و مرد و کودک کشته شدند. نوشته‌اند که ۶۰۰ هزار تن در هرات به خاک و خون افتادند و شهر همه سوبه ویران شد.

مغول کشت؛ خراسانی، قومسی و رازی و... هیچ یک در برابر تیغ مغول برپای نماندند. مغول، دربار ناتوان عباسی را نیز فرو ریخت. هلاکو، پایه گذار خاندان

غزنویان کم توان شده و تنها به غزنه و پیرامون آن بسنده کردند و ایران توانگاه سلجوقیان شد.

دوران فرمانروایی سلجوقیان، دوران نمایش فراندیشهٔ ایرانیان بود، فراندیشه‌یی برآمده از کانونهای فرهنگی برپاگشته در خراسان دوران غزنوی و چون فراندیشگانی مانند خواجه نصیرالدین توسی و چون بر سر کار بودند، آن کانونها رشد بیشتری یافته و شهرهای دارندهٔ آن کانونها، چون هرات، بزرگتر شدند.

دل بستن سلجوقیان به پاره‌های باختری و چیرگیشان بر پاره‌های باختری ایران و فراسوی آن تا آسیای کوچک و آناتولی و شام رو به سوی کرانه‌های خاوری دریای مدیترانه، پاره‌های خاوری و خراسان را که از تازش دیگر ترکها در امان مانده و در خموشی شکوهمندی به سر می‌بردند، پهنهٔ رشد فرهنگ و هنر و اندیشه کرد و هرات در آن دوره بستر رشد دهندهٔ مکتبهای هنری و ادبی بود.

در سال ۵۷۱ هجری / ۱۱۷۵ میلادی، سلطان غیاث‌الدین غوری هرات را از آخرین فرمانروایان سست گشتهٔ سلجوقی گرفت و در پنجاه سال فرمانروایی غوریها بر هرات، این شهر کانون بزرگ فرهنگ و بازرگانی شد. هرات را علاء‌الدین محمد خوارزمشاه، از غوریها گرفت، اما، فرمانروایی خوارزمشاهان نیز بر هرات به درازا نکشید.

هرات، شاید دل به فردهای شکوهمندتری دوخته بود که رفتن سلجوقیان و چیرگی چندگانهٔ خوارزمشاهان، خواب خوشش را آشفته نکرد، ولی، غریب‌پای اسبان تازندگان مغول او را هراسان از خواب پراند و پیش از هر واکنشی به مردابهٔ مرگ انداخت. مغولها، بار تشی فروپاشنده، از دشت گبی در شمال چین، رو به باختر نهادند و چنگیز خان توانست در اندک سالهایی، خود را به مرز پادشاهی خوارزمشاهیان برساند. محمد خوارزمشاه، در ستیزه‌اش با ارتش مغول شکست خورد و گریخت. به گیلان رفت و به مازندران و در آنجا مُرد. مغول خراسان را به خاک و خون کشید.

به هنگام تازش مغول به هرات در سال ۶۱۸ هجری / ۱۲۲۱ میلادی، ملک شمس‌الدین جوزجانی بر هرات فرمان می‌راند. پیشتر از او، امین ملک خوارزمی

مکتبی ویژه به نام مکتب هرات در تاریخ هنر بنا نهاده شد و نام آورانی چون بهزاد در آن به نمایش هنر خود پرداختند.

بامرگ سلطان حسین بایقرا، شاهزادگان دربار تیموری هرات به جان هم افتادند و از آن آشوب، ازبکها سود جستند و شیبکخان ازبک در سال ۹۱۳ هجری / ۱۵۰۷ میلادی، بر هرات دست یافت و به روزگار چیرگی تیموریان بر هرات پایان داد.

در آغاز سده شانزدهم میلادی، ایران-با به روی کار آمدن شاه اسماعیل صفوی-پا به روزگار تازه‌یی نهاد. شاه اسماعیل، دهه نخست پادشاهی خود را با رویدادهای پاره‌های شمال باختری و باختری ایران گذراند و این راه را برای ازبکها در تاخت و تاز در شمال خاوری ایران گشود. شیبکخان ازبک، نخست ظهیرالدین بابر بازمانده تیموریان در سمرقند را راند و سپس بر همه ترکستان و فرارود و پاره‌هایی از شمال افغانستان امروز و شمال خراسان و استرآباد دست یافت و در سال ۹۱۵ هجری / ۱۵۰۹ میلادی، سپاهش را راهی کرمان کرده، آن دیار را نیز غارت کرد.

تاخت و تاز ازبک در خاور ایران، شاه اسماعیل را به ناچار به خاور کشاند و وی توانست در سال ۹۱۶ هجری / ۱۵۱۰ میلادی، شیبکخان را در مرو شکست دهد و بکشد. شاه اسماعیل، پس از پیروزی بر شیبکخان، هرات را نیز از ازبکها پس گرفت و تا آنگاه که وی بر تخت پادشاهی بود، خراسان از تاخت و تاز ازبکها در امان بود.

عبیدالله خان ازبک، در سال ۹۳۷ هجری / ۱۵۳۰ میلادی، هجده ماه هرات را در میان گرفت، ولی نتوانست بر آن دست یابد. آرام شدن دربار صفوی، ارتش قزلباش را به خاور کشاند و قزلباشان توانستند ازبکها را از پیرامون هرات رانده و دگر باره زندگی و آرامش را به این شهر باز گردانند. آرامش هرات دیرنپایید و بارها ازبکها بر آن تاختند و عبیدالله خان توانست در سال ۹۴۳ هجری / ۱۵۳۶ میلادی، بر هرات دست یابد و بسیاری از مردم آن را از دم تیغ بگذراند.

ازبکها، به خراسان می تاختند و ایران در یک ناچارگی سخت در ستیزه با عثمانی بود و عثمانی برای آشفته

فرمانروایی ایلخانان شد. ایران فرو ریخته و هراسان، آرام شد. ایلخانان بر آن شدند تا ویرانه‌های خود را بازسازی کنند و بر هر پاره‌یی کسی را گماشتند. بر هرات، شمس‌الدین کرت از تبار غوریان فرمانروا شد و در زمان او جانشینانش ۶۴۳ تا ۷۹۱ هجری / ۱۲۴۵ تا ۱۳۸۸ میلادی، دگر باره هرات بالید و آباد شد.

ایران، اندک اندک، شانه از زیر بار سنگین تازش مغول بیرون کشید. مغول سست گشته بود، دربار خلافت عباسی نابود شده بود و توانجویان بازمانده در ایران و برآمده از هم‌رمان مغول، ایران را پاره پاره کردند و هر یک بر پاره‌یی فرمان می راندند. خموشی ایران، با فریاد امیر تیمور گورکان، دوباره فریاد شد. تیمور از راه رسید و شهرها را گشود و مردم را کشت. نخستین آماجگاه تازش او خراسان بود و هرات در سال ۷۸۵ هجری / ۱۳۸۳ میلادی، به دست تیمور گشوده شد و ویران گشت و بسیاری از مردمش کشته شدند. تیمور نیز از خاور تا باختر ایران را فراچنگ آورد و چندگاهی بر تخت شاهی نشست و مُرد و سرزمینش پاره پاره شد. نه مغولی مانده بود و نه ترک تازه‌یی و نه تازی جهانجویی. ستیزه درونی میان توانجویان، ایران را فرا گرفته بود.

تیزه پسران تیمور-میرانشاه و شاهرخ-به پیروزی شاهرخ انجامید و شاهرخ، پایتخت را از سمرقند به هرات آورد و دوران اوج شکوه هرات آغازید. شاهرخ، در سال ۸۱۰ هجری / ۱۴۰۷ میلادی، بر تخت شاهی نشست. او کوشید پایتختش، هرات را، بزرگترین شهر ایران سازد. باروی هرات بازسازی شد و دژ و بازار از نو ساخته شد و همسرش گوهرشاد خاتون در پاره شمالی شهر-خیابان-مدرسه و مسجدی بزرگ ساخت. پسر تیمور، ابوسعید، بر آبادانی شهر افزود. ولی، اوج بزرگی هرات در زمان فرمانروایی سلطان حسین بایقرا-نوه شاهرخ-بود. ظهیرالدین بابر، در بابرنامه می نویسد که شهر هرات در دوره فرمانروایی سلطان حسین بایقرا، بر پایه فرمانها و تلاشش پیشرفت شایانی کرد، به گونه‌یی که هیچ شهر در جهان به پای آن نمی رسید. امیرعلیشیر نوایی، وزیر سلطان حسین بایقرا، مدرسه و خانقاهی برای اخلاصیه در این شهر ساخت و بر پایه تلاش او، هرات کانون گردهم آمدن هنرمندان شد، به گونه‌یی که

رومانف بود و انگلیس می کوشید تا از درون روسیه پریهاوراهی بازرگانی به ایران بیاید. انگلیس، شرکتی به نام مسکوی برپا داشته بود. نخستین نماینده آن شرکت به نام آنتونی جنکینسون در سال ۹۷۰ هجری / ۱۵۶۲ میلادی، به دربار شاه تهماسب آمد و ناکام بازگشت و پس از شش سال، در ۹۷۶ هجری / ۱۵۶۸ میلادی، دومین گروه فرستادگان آن شرکت به سرپرستی آرتور ادواردز و ریچارد ویلز به قزوین آمدند. ولی، آنها نیز ناکام بازگشتند. همزمان با سفر آنها به ایران، بازرگانان جنگ پیشه انگلیسی، با کشتیهایشان به پرسه در اقیانوس هند و دریای مکران پرداختند. آنها، با یک چشم کرانه‌های باختری هند را می‌نگریستند و با چشمی دیگر کرانه‌های جنوبی ایران را. نوای وزوز ناآرام‌سازی به گوش می‌رسید.

شاه تهماسب در سال ۹۸۴ هجری / ۱۵۷۶ میلادی مرد و پسر در بندش اسماعیل دوم بر تخت نشست و پس از یک سال شاهی و کشتن همه شاهزادگان دربار صفوی مرد. در اوج کشتار روزگار اسماعیل دوم، برخی از سران قزلباش، عباس میرزا برادرزاده هشت ساله اسماعیل دوم و پسر محمد خدابنده را که در هرات زاده شده و در آن شهر بود، بر تخت فرمانروایی آن شهر نشانند. مرگ اسماعیل دوم و بر تخت نشینی محمد خدابنده سبب شد که عباس میرزا در هرات بماند. سنگدلی اسماعیل دوم و نابینایی محمد خدابنده، دربار صفوی را ناآرام کرد و از توان ارتش صفوی کاست و این سبب شد که دگرباره از بکها ناآرام گشته دست به تاخت و تاز زنند.

قزلباشان ناخرسند از ناتوانی دربار صفوی، در سال ۹۹۶ هجری / ۱۵۸۷ میلادی، عباس میرزا را از هرات به قزوین آورده و بر تخت شاهی نشانند و هرات به علیقلی خان شاملو سپرده شد. عبدالله دوم (۹۹۱ تا ۱۰۰۷ هجری / ۱۵۸۳-۱۵۹۸ میلادی)، فرمانروای شیبانی از بکها، از آرام نبودن ایران در آغاز پادشاهی شاه عباس بهره جست و به هرات تاخت و آن شهر را گرفت و علیقلی خان شاملو را کشت و بر خود نام شاه توران نهاد. وی به تندی بر آن شد تا از تیرگی پیوند میان ایران و هند بهره جوید و اکبر شاه گورکانی را به خود در برابر ایران

ساختن اندیشه دربار ایران، به از بکها کمک می‌کرد و آنان را به تازش همواره به خراسان برمی‌انگیخت تا آنکه در سال ۹۶۳ هجری / ۱۵۵۵ میلادی، پیمان آشتی آماسیه بسته شد و از بکها دریافتند که بدون کمک عثمانی، توان تازش به خراسان و رویارویی با ایران و غارت آن دیار را ندارند. از آن رو، آنان نیز دل به آشتی سپرده و در زمان فرمانروایی پیر محمد یکم (۱۵۵۵ تا ۱۵۶۰ میلادی) از ستیزه همیشگی با ایران دست کشیدند و خراسان و شهرهایش آرام شد.

بابر تیموری، پس از رانده شدن از سمرقند، چندگاهی را در کابل ماند و سپس راهی دهلی شد و در سال ۹۳۳ هجری / ۱۵۲۶ میلادی، در آن شهر بر تخت شاهی نشست و زنجیره پادشاهان گورکانی هند، فرمانرواییشان بر هند را آغازیدند و هند از سرزمینی چندپارچه، به کشوری یکپارچه دگرگونی چهره داد. دگرگونی بی‌که در سالها و سده‌های پسین، در رویدادهای ایران و سرنوشت پاره‌های خاوری ایران، نقش بزرگی داشتند.

شاه تهماسب صفوی کوشید تا با آشتی چندگانه با عثمانی و از بکها و پیوند دوستی با دربار تازه برپا گشته هند، چندگاهی از آرامش برونی بهره گیرد و ناخرسندی درونی را بپیراید. از آن رو، آنگاه که همایون جانشین بابر در برابر آشوب ناخرسندان درونی هند به دربار او پناه آورد، وی زمینه بازگشتش به تخت شاهی هند را فراهم کرد. جانشین همایون، اکبر شاه (۱۵۵۶ تا ۱۶۰۵ میلادی)، نخست با ایران مهربانی پیشه کرد، ولی، آنگاه که تهماسب در سال ۹۶۷ هجری / ۱۵۵۹ میلادی، قندهار را از زیر فرمان گورکانیان بیرون آورد و به زیر فرمان خود گرفت، ناخرسند از این رویداد، پیوندش با ایران را برید و از آن پس است که برانگیخته شدگان قندهار، همواره چون خاری بر چشم دربار صفوی نشستند و هرات از انگیزشهای آنان ناآرام بود.

عثمانی، پس از پیمان آماسیه و آسودگی از ایران، رو به اروپا نهاد. اروپاییان، سالها بود که چشم به ایران دوخته و در جستجوی یافتن راهی زمینی برای گذر از ایران و دست یافتن به هند بودند. در آن سالها، روسیه دست به گریبان ناآرامیهای پیش از به روی کار آمدن خاندان

دلاور شاه عباس، با کمک نیروی دریایی کمپانی هند خاوری - که در سال ۱۶۰۰ میلادی به دستور الیزابت یکم به راه افتاده بود - توانست در سال ۱۰۳۳ هجری / ۱۶۲۳ میلادی، پرتغالیهای چیره بر بندر گمبرون و جزیره هرمز را براند. شاه عباس، دست انگلیسیها را در بازرگانی شاخه پارس باز گذاشت و پس از چندی، پرتغال جزیره بمبئی را به چارلز دوم بخشید و او آن را به کمپانی هند خاوری واگذار کرد. انگلیسیها در کرانه‌های جنوبی ایران و کرانه‌های باختری هند بار انداختند.

روسیه در سال ۱۰۲۳ هجری / ۱۶۱۳ میلادی آرام شد و میخائیل رومانف بر تخت پادشاهی نشست. خاندان رومانف به تندی بالید. در شمال ایران، رومانف‌های روسیه توان می‌یافتند و در جنوب، انگلیسیها. آنچه از آن پس روی داد، بی‌گمان باید در آن بهره‌های انگلیسیها و روسها را جست. شاید آن روز کسی نمی‌اندیشید که ستیزه آن دو باهم، چه دگر گونی‌هایی در پاره خاوری و شمالی ایران پدید خواهد آورد.

با برپایی پادشاهی خاندان رومانف، میخائیل رومانف، نخستین شاه آن خاندان، در جستجوی یافتن راهی برای درون‌خیزی به ایران، میخائیل نیچانف را به دربار صفوی فرستاد و شاه عباس هوشمندانه برای پدید آری هراس در انگلیسیها و واداشتن آنان به خواستهایش، فولادبیگ را راهی مسکو کرد و چون بگمان از روسها آسوده شد، برای بازپسگیری قندهار پا به راه نهاد.

اکبر شاه گورگانی در سال ۱۰۱۵ هجری / ۱۶۰۶ میلادی مُرده بود و پسرش جهانگیر بر جای او نشست و لاهور را پایتخت خود ساخته بود تا به میدان ستیزه‌های برپا در سرزمینهای پاره پاره میان ایران و هند نزدیکتر باشد. شاه عباس، نخست یادگار علی، سلطان تالش را به دربار گورگانی فرستاد و جهانگیر - بر آن بود تا با دوستی با ایران قندهار را زیر فرمان خود نگهدارد - میرزا بر خوردار خان راهی اصفهان کرد و گفتگوهای او با شاه عباس، تا بدانجا رسید که شاه صفوی زینل بیگ شاملو را برای گفتگوهای بازپس گیرنده قندهار، به دربار گورگانی فرستاد و چون او ناکام ماند، شاه عباس چاره را تنها در تازش به قندهار دید و به بهانه شکار، راهی خراسان شد و به تندی قندهار را در میان گرفت و

هم پیمان سازد. در برابر تلاش عبداللّه دوم برای هم‌پیمانی با هند، شاه عباس نیز - که سخت درگیر ستیزه با عثمانی بود - یادگار سلطان روملورادر سال ۹۹۸ هجری / ۱۵۸۹ میلادی به دهلی فرستاد و همزمان با رسیدن او به دهلی، رستم میرزا صفوی فرمانروای قندهار، از ترس تازش از بکها، به دهلی گریخت و به تندی در برابر پشتیبانی دربار دهلی از خود، قندهار را به هند بخشید. اکبر شاه، نه به از بکها آری گفت و نه به ایران.

شاه عباس، رویش دانه، هراس را در پهنه‌های خاوری سرزمین زیر فرمان خود می‌دید و از آن رو در سال ۹۹۹ هجری / ۱۵۹۰ میلادی، با عثمانی از در آشتی درآمد و پیمان آشتی استانبول را با عثمانی بست و چشم به رویدادهای پاره‌های خاوری ایران دوخت.

در آن سالها، عبداللّه دوم شیبانی؛ در خاور، فرغانه و کاشغر و ختن و در جنوب، بلخ و تخارستان و بدخشان و در باختر، هرات و خراسان و استرآباد و پاره‌یی از مازندران را گرفت و به روزهایی که ایران سرگرم بستن پیمان آشتی استانبول با عثمانی بود، پسرش عبدالؤمن را به خراسان فرستاد و او کشتاری بزرگ در مشهد و نیشابور به راه انداخت و خزانه آستان قدس را غارت کرد و سبزووار و اسفراین و تون تپس را ویران کرد.

شاه عباس در سال ۱۰۰۴ هجری / ۱۵۹۵ میلادی، پس از پایان کار گیلان، راهی خراسان شد. عبداللّه دوم گریخت و با بازگشتن شاه عباس به اصفهان، دگر باره به خراسان آمد و سبزووار را چپاول کرد و بر این پایه بود که شاه عباس بر آن شد تا برای همیشه از دست از بکها آسوده گردد. عبداللّه دوم در سال ۱۰۰۶ هجری / ۱۵۹۷ مُرد و شاه عباس در سال ۱۰۰۷ هجری / ۱۵۹۸ میلادی، مشهد و هرات را پس گرفت و دهها گروه‌گرد را برای پاسداری مرزهای ایران در برابر تازش از بکها به شمال خراسان کوچاند. گروه‌هایی که در سالهایی بسین، از میانشان نادر افشار برخاست.

از بکها آرام گشته بودند و هرات و خراسان نیز. انگلیسیها که در دریای مکران پرسه می‌زدند، نمایندگانی به نزد شاه عباس فرستادند و وی را به کمک خود در رویارویی با پرتغالیها امیدوار کردند و ارتش

سودی نبخشید و بامرگ او در سال ۱۰۶۸ هجری / ۱۶۵۹ میلادی و بر سر کار آمدن اورنگ‌زیب، ستیزه بر سر قندهار کنار نهاده شد.

انگلیسی‌ها، چیرگی ایران بر قندهار را که نمی‌گذاشت بیگانگان در خراسان رخنه کنند و نزدیک شدن روسها به آسیای میانه را، به سود خود نمی‌دیدند و بی‌گمان بر آن شدند که با برانگیختن سنیهای افغان و کمک به آنها، در چیرگی بر ایران و همپا کردن آنان با فرمانروایی سنی عثمانی دیواره‌ی باورمندانه در برابر رو به جنوب خیزی روسها پدید آورند. رویدادها همه نشان برانگیزش دستهای پنهان انگلیس در ناآرام سازی قندهار و برپاخیزی غلزیاییهای قندهار در برابر دربار صفوی دارد.

بامرگ چارلز دوم در سال ۱۶۸۵ میلادی و بر تخت نشینی جیمز دوم، از آنجا که این یک خودکامه‌ی هراس آور بود، ویلیام اوراتر فرمانروای هلند را در برابر او برپا خیزاند. ویلیام اوراتر به انگلیس تاخت و جیمز را برکنار کرد و خود با نام ویلیام سوم بر تخت پادشاهی انگلیس نشست. با برتخت نشینی ویلیام سوم، تنها هموارد انگلیس در آبهای جنوبی ایران-هلند-دست از ستیزه کشید و انگلیس در شاخه‌ی پارس و دریای مکران و کرانه‌های هند و بازارهای درونی هند، یکه‌تاز شد.

در سال ۱۷۰۸ میلادی، پارلمان انگلیس همه‌ی شرکتهای بازرگانی انگلیسی را که در کار دادوستد با هند بودند، به درون یک شرکت ریخت و بر آن نام «شرکت بازرگانان انگلیسی برای دادوستد با هند خاوری» نهاد و گرداننده‌ی آن را نماینده‌ی سیاسی خود در دربار گورکانی هند دانست. راه سیاست انگلیس در هند آشکار شده بود و گماشتگانش باید در راستای برآوری خواستههای دربار انگلیس می‌کوشیدند و بر نامه می‌ریختند.

پتر یکم (۱۶۸۲ تا ۱۷۲۵ میلادی)، با آگاهی از آنچه که انگلیس در سر داشت، در همان سال ۱۱۲۰ هجری / ۱۷۰۸ میلادی، اسراییل اوری را به دربار شاه سلطان حسین فرستاد. ولی، اوری در بر آوردن خواستههای پتر ناکام ماند.

برانگیز گیهای انگلیس، سران طایفه غلزیایی قندهار را به میدان ستیزه کشاند و میرویس هوتکی، رهبر

توانست در سال ۱۰۳۲ هجری / ژوئن ۱۶۲۲ میلادی، قندهار را گشوده و به ایران بازپس گرداند. پاسخ جهانگیر خموشی بود.

انگلیس، دوستی ایران و روسیه و چیرگی ایران بر قندهار را به سود خواستههای خود نمی‌دید و از آن رو نخستین فرستاده کمپانی هند خاوری در سال ۱۰۳۸ هجری / ۱۶۲۸ میلادی، در کاخ اشرف به نزد شاه عباس بار یافت، ولی، خواست او - که واگذاری هرمز به آن کمپانی و نپرداختن پول به هنگام به درون آوردن کالاهاى خود به ایران بود - از سوی شاه عباس پذیرفته نشد.

بامرگ شاه عباس در سال ۱۰۳۹ هجری / ۱۶۲۹ میلادی و بر تخت نشینی شاه صفی، انگلیس، بر هم‌ریزی آرامش ایران در پاره‌های خاوری را آغاز کرد. بنابر انگیزشهای آنان، علیمرادخان فرمانروای قندهار از پرداخت مالیات سالانه خودداری کرد و چون به دربار اصفهان فراخوانده شد، سرپیچید و نیامد و به تندی از شاه جهان پادشاه گورکانی یاری خواست. شاه جهان در سال ۱۰۴۴ هجری / ۱۶۳۴ میلادی، سپاهی به فرماندهی سعیدخان جغتای به کمک علیمرادخان فرستاد و آن سپاه توانست ارتش صفوی را - که برای دستگیری علیمرادخان آمده بود - شکست دهد و در پی آن، پاره‌هایی از خراسان و سیستان را فراچنگ آورد.

در سال ۱۰۵۳ هجری / ۱۶۴۳ میلادی، شاه صفی نیز مُرد و جانشین شاه عباس دوم، به تندی لشگری را به فرماندهی رستمخان برای بازپس گیری قندهار فرستاد. این لشگر نیز از سپاه هند، به فرماندهی اورنگ‌زیب پسر شاه جهان، شکست خورد. دربار صفوی، آنچه را که در خاور ایران روی می‌داد، به سود خود نمی‌دید و از آن رو شاه عباس دوم در سال ۱۰۵۷ هجری / ۱۶۴۷ میلادی، دو سپاه آراست، یکی به فرماندهی خودش و دیگری به فرماندهی مرتضی قلیخان قاجار. دو سپاه راهی قندهار شدند و از دو سو به کنار آن شهر در آمدند و پس از دو سال در میان گرفتن آن شهر، آن را در سال ۱۰۵۹ هجری / ۱۶۵۰ میلادی گشودند. تلاش شاه جهان در سالهای ۱۰۶۰ هجری / ۱۶۵۱ میلادی و ۱۰۶۶ هجری / ۱۶۵۷ میلادی برای چیرگی دوباره بر قندهار

نهد. اما، آتش فرو خفتنی نبود. سران غلزی او را کشتند و محمود پسر میرویس را در سال ۱۱۲۸ هجری/ ۱۷۱۶ میلادی به سروری پذیرفتند.

ولینسکی در سال ۱۱۳۰ هجری/ ۱۷۱۸ میلادی به روسیه بازگشت و در گزارش گسترده خود درباره ایران، از پتر خواست که از رویدادهای زمانه بهره جوید و پاره‌هایی از ایران را به زیر فرمان خود آورد.

شاه سلطان حسین، هراسان از رویدادهای خاوری، برای سومین بار لشگری را راهی سرکوب ناآرامیهای هرات و قندهار کرد. ولی، این لشگر نیز شکست خورد و ابدالی‌های هرات هم خود را ناوابسته به ایران دانستند و به این گونه، دو ایالت ناوابسته- هرات و قندهار- در خاور ایران پدید آمد. در سال ۱۱۳۲ هجری/ ۱۷۲۰ میلادی، محمود با سپاهش از جنوب خراسان و کویر گذشت و تا کرمان آمد، ولی، در جنگ ناکام ماند و به قندهار بازگشت. در همان سال، ابدالیهای هرات بر چند شهر خراسان دست یافتند و در سال ۱۱۳۴ هجری/ ۱۷۲۲ میلادی، محمود دگر باره راهی کرمان شد و پس از گشودن آن شهر و یزد، رو به اصفهان نهاد و در سال ۱۱۳۵ هجری/ اکتبر ۱۷۲۳ میلادی بر اصفهان چیره شد و در چهلستون تاج شاهی بر سر نهاد.

بزرگینگی ایران فرو ریخته بود. محمود غلزی بر تخت شاهی ایران نشسته بود و پاره‌های گسترده‌ی از ایران را زیر فرمان خود آورده بود. ملک محمود سیستانی بر پاره‌های فراوانی از خراسان چنگ انداخته و در هرات غوغایی برپا بود و فرمانروای بر تخت نشسته آن شهر خود را ناوابسته به هر درباری می‌دانست. تهماسب، سومین پسر شاه سلطان حسین، به تبریز گریخته و خود را شاه می‌دانست.

پتر یکم کوشید تا با محمود غلزی کناره‌ی کناره‌ی او را بتواند، سپاه دریایی خود را در آنزلی پیاده کرد و گیلان را فراچنگ آورد و لشگری دیگر از روسها، بر باکو دست یافت. رو به جنوب خیزی روسها و چیرگیشان بر کرانه‌های جنوب باختری دریای کاسپی، عثمانیها را که سالها چشم به پاره‌های باختری و جنوب باختری ایران زیر فرمان صفویان داشتند، به میان ستیزه کشاند و لشگر عثمانی راهی قفقاز شد و بر تفلیس و شماخی دست

غلزاییها، از دربار گورکانی برای جدایی از ایران یاری خواست. شاه سلطان حسین- که دگر باره قندهار را ناآرام دید- به تندیس گرگین خان گرجی را به قندهار فرستاد و او میرویس را دستگیر کرد و به اصفهان فرستاد. میرویس زمانی به اصفهان رسید که اسراییل اوری، فرستاده پتر یکم در اصفهان بود. اوری کوشید تا برگ را بر گرداند و برانگیخته انگلیسیها را با روسها همراه کند و از در راستای سیاستهای پتر بهره جوید. از آن روی بود که میرویس را به تازش به ایران برانگیخت. میرویس، با امید به یاریهای روسیه و انگلیس چندی در اصفهان ماند و به گونه‌ی رفتار کرد که شاه سلطان حسین او را بخشید و راهی زیارت مکه کرد. میرویس، در مکه از دین سالاران سنی فتوای آزاد بودن جنگ با شیعیان را دریافت کرد و چون به اصفهان باز آمد، به فرمان شاه صفوی، به قندهار باز گردانده شد.

بازگشت میرویس به قندهار، آتش ناآرامی را برافروخت. وی گرگین خان گرجی و همه سربازان پادگان ایران در قندهار را کشت. آنگاه که خبر ناآرامی قندهار به اصفهان رسید، شاه سلطان حسین، حاکم هرات محمدخان را برای گفتگو با میرویس و آرام ساختن او فرستاد و چون محمدخان ناکام ماند، سپاهی را راهی قندهار کرد که در سال ۱۱۲۴ هجری/ ۱۷۱۲ میلادی، بر آیندی جز شکست در جنگ قندهار نیافت. شکست سپاه ایران در قندهار، افغانهای هرات را به ناآرامی فراخواند و اسدالله خان ابدالی رهبر افغانهای هرات باز بکها همدست شده و بر پاره‌هایی از خراسان دست یافت.

ناآرامیهای خاور ایران، پتر یکم را به فرستادن نماینده‌ی دیگر به ایران واداشت و آرتی و لینسکی برای پی بردن به همه آنچه که در ایران می‌گذشت، به ایران آمد.

آنچه که در قندهار گذشت، دربار گورکانی هند را دگر باره به درون ماجراهای پاره‌های خاوری ایران کشاند و گورکانیان پذیرای فرمانروایی میرویس بر قندهار شدند. روزگار میرویس در سال ۱۱۲۸ هجری/ ۱۷۱۵ میلادی به سر آمد. او مرد و برادرش میر عبداللّه کوشید تا ناآرامی را فرو خوابانده و سر به فرمان دربار اصفهان

یافت.

تهماسب تبریز نشین و امانده از آنچه که بر سر ایران آمده بود، دست به دامان روسیه شد. بر آینه گفتگوی نماینده او - اسماعیل بیگ - با اوسترمان وزیر خارجه روسیه، پذیرش واگذاری دربند و باکو و شروان و داغستان و گیلان و مازندران و استرآباد به روسیه، در برابر کمک پتر یکم به تهماسب، در برابر راندن غلزیان و بر تخت نشاندن تهماسب بود.

عثمانیها، پس از چیرگی بر پاره‌هایی از قفقاز، به باختر ایران تاختند و کرمانشاه و همدان را گرفتند و راهی تبریز شدند. تهماسب، از ترس بر آینه چیرگی آنان بر تبریز، به مازندران گریخت و چون پتر را یاور خود ندید، از او دل برید و پذیرای یاری قاجارهای باشنده استرآباد شد.

ناتوانی غلزیان چیره بر اصفهان در ستیزه با تهماسب، عثمانیها را به چیرگی بر دیگر پاره‌های قفقاز برانگیخت و آنها توانستند بر گنجه نیز دست یابند. پیشروی عثمانیها در قفقاز و درگیری آنها با روسها، سرانجام با پدرمیانی فرانسه، سبب آشتی روسیه و عثمانی شد. آن دو دولت در سال ۱۱۳۷ هجری / ژوئن ۱۷۲۴ میلادی، بر خورده گاه دورود ارس و کورارا مرز سرزمینهای زیر فرمان خود شناختند.

آنچه که روی داده بود و سنگدلیهای بی مرز محمود غلزیایی سبب شد که افغانهای گردآمده پیرامونش در سال ۱۱۳۸ هجری / آوریل ۱۷۲۵ میلادی، پسر عموی اشرف را بر تخت بنشانند و او محمود را کشت. ستیزه‌های درونی افغانهای چیره بر اصفهان، دولت عثمانی را که در آن روزهای پرهیاهو سپاهش بر قزوین نیز چیره گشته بود، به تازش به اصفهان برانگیخت، ولی، ایستادگی اشرف در برابر آنان نگذاشت که لشکر عثمانی بر اصفهان دست یابد و در پی آن اشرف بر آن شد که با عثمانی از در آشتی درآید. بر آینه این راه پذیری تازه، واگذاری همه سرزمینهای ایرانی زیر فرمان عثمانی به دربار عثمانی و در برابر شاه شناخته شدن اشرف از سوی آن دربار در ۱۱۴۰ هجری / اکتبر ۱۷۲۷ میلادی بود.

روسیه و عثمانی ایران را پاره پاره کرده بودند.

انگلیس در جستجوی راههای چیرگی بر سرزمینهای میان مرزهای هند و آسیای میانه و دل و سرگرم داشتن ایران به رویدادهای شمالی بود تا در جنوب پایه‌های توان خود را بگستراند. ایران پاره پاره شده بود. اشرف غلزیایی در اصفهان بود و تهماسب در مازندران، سرگردان و امیدوار به یاری جویی از قاجارها. تهماسب در اوج ناامیدی و سرگردانی یآوری تازه یافت، نادرقلی افشار از گردان قرحلوی افشار باشنده قوچان.

نادر، با پنج هزار جنگجو به تهماسب پیوست و فتحعلی خان قاجار با سه هزار سوار خود. جنبشی ملی پدید آمده بود. به پیشنهاد نادر سپاه پدید آمده رو به خراسان نهاد و توانست در سال ۱۱۴۱ هجری / مه ۱۷۲۸ میلادی مشهد و در پی آن هرات را باز پس ستاند و ملک محمود سیستانی و ابدالیان هرات را براند.

پیروزیهای سپاه زیر فرمان نادر، اشرف را هراسان به سوی روسیه لغزاند و او پذیرفت هر آن جایی را که اسماعیل بیگ در ۱۷۲۳ میلادی به روسیه واگذار کرده بود، به روسها بدهد. کرده اشرف، عثمانیها را آزرده از پشتیبانی او بازداشت. اشرف با امید یاری روسها، برای ستیزه با نادر راهی خراسان شد. ولی، در نخستین نبردش با او در میهماندوست دامغان شکست خورد. برگ روزگار رویه دیگری را نشان داد. اشرف به اصفهان گریخت و نادر در پی او روانه شد. در دومین نبرد، نیروهای نادر و اشرف در مورچه خورت اصفهان، دگر باره نادر پیروز شد. اشرف هراسان از نادر و سپاهش، همه داراییهای دربار اصفهان را برداشت و گریخت و نادر در سال ۱۱۴۲ هجری / نوامبر ۱۷۲۹ میلادی بر اصفهان دست یافت.

اشرف به شیراز گریخت و در ستیزه‌اش با نادر در زرقان شیراز شکست خورد و رو به قندهار نهاد، ولی، در زردکوه به دست ابراهیم خان بلوچ افتاد و کشته شد. در سال ۱۱۴۲ هجری / ژانویه سال ۱۷۳۰ میلادی، نادر در اصفهان تاج بر سر تهماسب دوم نهاد.

شاه تهماسب دوم بر تخت نشست، ولی، چاره ایران پاره پاره چه بود؟ نادر، نخست به جنگ عثمانیها رفت و بسیاری از شهرهای فرو افتاده به دست آنها را رهاوند و در میانه آن جنگ بود که شنید ابدالیها دگر باره در هرات

وی دریافت که شاه تهماسب دوم مرد میدان آن روزگار نیست. از آن رو به اصفهان بازگشت و در سال ۱۱۴۵ هجری / سپتامبر ۱۷۳۲ میلادی شاه تهماسب دوم را از تخت شاهی به زیر کشید و پسر خردسال او را با نام شاه عباس سوم بر تخت شاهی ایران نشاند و خود نایب السلطنه او شد.

نادر، تنها يك گام تا نشستن بر تخت شاهی داشت. ولی، پیش از آن باید عثمانی را می راند. وی، به ستیزه‌ی سخت با عثمانی دست زد و با گشودن دژ ایروان در سال ۱۱۴۸ هجری / اکتبر ۱۷۳۵ میلادی، همه سرزمینهای ایرانی زیر فرمان عثمانیها و روسها را از آنان پس گرفت. آرام گشتن ایران، کوتاه شدن دست عثمانی و روسیه از خاک ایران و شکوه نام نادر سبب شد که در سال ۱۱۴۸ هجری / مارس ۱۷۳۶ میلادی در دشت مغان، از سوی هماندیشگاه بزرگان ایران به پادشاهی برگزیده شود و تاج شاهی ایران را بر سر نهد.

نادر شاه در سال ۱۱۴۹ هجری / دسامبر ۱۷۳۶ میلادی برای از بین و بن کندن ریشه‌های ناآرامیهای قندهار - که در آن، برانگیختگیهای بیگانگانی چون دربار هند و انگلیس را می دید - راهی خاور ایران شد و پس از چیرگی بر آن، میر حسین برادر محمود غلزی را که بر قندهار فرمان می راند دستگیر کرده و به مازندران فرستاد. سران غلزی قندهار، پس از فروری شهر، به هند گریختند و با دریافت یاری از محمدشاه گورکانی پادشاه هند، پی در پی به مرزهای خراسان تاختند. نادر شاه برای آرام ساختن آن پاره از ایران و جلوگیری از برانگیزگیهای دگر باره هرات، نخست علیمرادخان شاملو و سپس محمد علی خان قوللر آغاسی را به دربار هند فرستاد و از محمد شاه گورکانی خواست تا از پشتیبانی غلزیهای غار تگر خودداری کند. اما، پیامهای نادر شاه به دربار هند کار ساز نشد. غلزیها می تاختند و چپاول می کردند و به کابل و غزنین زیر پرچم گورکانی می گریختند. مرزهای ایران در خراسان ناامن بود. کرده آنان و پشتیبانی دربار گورکانی از آنها، سرانجام در سال ۱۱۵۱ هجری / دسامبر ۱۷۳۸ میلادی نادر شاه را راهی هند کرد تا پایگاههای پناهجویی غلزیان در شمال هند را نابود سازد.

بر آشوبیده اند. نادر، جنگ را به شاه تهماسب دوم سپرد و خود راهی هرات شد و بر آن شهر دست یافت.

در روزهای پرهیاهوی ایران، پتر یکم در ژانویه سال ۱۷۲۵ میلادی مُرد و در آن سالها، نخست همسرش کاترین یکم برای دو سال و سپس برادرش پتر دوم برای سه سال پادشاهی کردند و در ۱۱۴۳ هجری / ۱۷۳۰ میلادی آنا برادرزاده پتر یکم بر تخت پادشاهی روسیه نشست. آنها همه بر خود بایسته می دانستند که مرگ خواسته پتر یکم را به انجام رسانند.

در آن مرگ خواسته آمده بود: «نزدیک شدن به استانبول و هند را حتی المقدور و برای خود لازم و واجب شمارید، چون هر کس بر استانبول و هندوستان دست یابد، فرمانروای حقیقی جهان خواهد بود. بنابراین، لازم است جنگهای پی در پی و بی انقطاع، نه تنها با دولت عثمانی، بلکه با دولت ایران برپا کنید و به ضعف و نابودی دولت ایران کوشش و تقلا کنید و هر قدر ممکن شود، خود را زودتر به خلیج فارس برسانید. بدین وسیله به هندوستان که انبار جهان است نزدیک شده، با استفاده از طلای انگلیس، بی نیاز از تمام گنجهای جهان خواهید شد». ولی، آن همه جا به جایی در بر تخت نشینان روسیه، آن سرزمین را در بر آوری آن آرزو ناتوان ساخته بود.

دربار روسیه بزرگی نادر را دریافته بود و می دانست که تنها اوست که می تواند عثمانی و غلزی افغان را براند و می توان چندگاهی بر او دل بست. پس روسها بر آن شدند که خود را چندگاهانه کنار کشند و زمانه را برای ستیزه نادر با عثمانی مناسب کنند تا شاید بدین گونه عثمانی سست گردد و راه استانبول گشوده. یاریهای ژنرال لوشف به نادر در جنگهای اردبیل و گنجه با عثمانی و دادن چند توپ به ایران در آن جنگها، نمونه‌هایی از یاریهای روسهاست. پیروزیهای پیاپی نادر در جنگ با عثمانی سبب شد که در سال ۱۱۴۵ هجری / ژانویه ۱۷۳۲ بر پایه پیمان رشت، روسها گیلان را رها ساخته و نیروهای خود را از این پاره از ایران بیرون برند.

نادر در هرات بود که شنید شاه تهماسب دوم با عثمانی کنار آمده و پاره‌هایی از ایران را به آنان داده است.

برانگیخت و برای برآوردن این آرزویش، نخست به روسها روی آورد. ولی، روسها - که این کار را به زیان خود می‌دیدند - پذیرای خواست نادرشاه نشدند. نادرشاه، ناامید از یاری روسها، به ناچار رو به انگلیسیها نهاد و جان‌التون انگلیسی نخستین کشتی ساخته شده خود در کارگاه لنگرودرا، در سال ۱۱۵۷ هجری / ۱۷۴۴ میلادی، به آبهای دریای کاسپی انداخت. شاید نادرشاه در اندازه داشتن آن همه توان نبود که به تندی سنگدلی را پیشه کرد. برآیند سنگدلی او، هویدا گشتن چندپارچگی میان پیرامونانش بود.

در سالهای پایانی پادشاهی نادرشاه، ستیزه‌بی سخت میان توانمندان شیعه و سنی در درون دربار افشاری آغاز شد و نادرشاه، رو به سنیها آورد. روی آوردن نادرشاه به سوی سنیهای دربار خود، شیعیان را به ستیزه پنهان با او واداشت و آنان بودند که در هنگام آماده شدن نادرشاه برای تازش به سیستان برای از میان برداشتن برادرزاده اش علیقلی میرزا، وی را در نیمه شبی در سال ۱۱۶۰ هجری / ۲۰ ژوئن ۱۷۴۷ میلادی در فتح آباد قوچان کشتند.

نادر مُرد و ایران پا به دوران پرهیاهویی نهاد. احمدخان ابدالی، از سرداران سپاه نادر، کوشید تا انتقام خون او را از کشتندگانش بگیرد، ولی، شکست خورد و ناگزیر به گریز بخش بزرگی از داراییهای ارزشمند نادر در آن میان الماس کوه نور را برده و با ده هزار سپاه زیر فرمان خود به قندهار رفت و تختی برپا داشت و بر آن نشست و خود را احمدشاه درانی نامید و نخستین سنگ ساختمان پدیدآیی افغانستان را بر زمین نهاد.

احمدخان، از ابدالیهای پشتون بود. پشتونها، شاخه‌یی از آریاییها و بازمانده پکتویه‌هایند که هرودت؛ آنان را از باشندگان پیرامون پیشاور امروز دانسته است. پشتونها را، که ۶۰ درصد مردم افغانستان امروزند، فارسی زبانان افغانستان؛ افغان می‌نامند. اینان، به دو گروه ابدالی (درانی) و غلزایی (غلجایی) بخش شده‌اند. ابدالیها، چند تیره‌اند که پرشمارترینشان؛ پوپلزاییها و بارکزاییها هستند. خاستگاه راستین آنها، پیرامون رشته کوه بابا در ولایت کنونی غور افغانستان است.

همزمان با برپایی فرمانروایی احمدشاه درانی از گروه

نادرشاه، غزنین و کابل را گشود و در جلال‌آباد، خبر کشته شدن آخرین فرستاده‌اش به دربار هند - محمدخان ترکمان - را شنید و این رویداد او را واداشت که بر آن گردد تا به دهلی بتازد. ایستادگی هندیها سودی نداشت و نادرشاه پس از پیروزی در دشت کرنال در سال ۱۱۵۱ هجری / ۱۰ مارس ۱۷۳۹ میلادی، پا به دهلی نهاد. نادرشاه سه ماه در هند ماند و پیمانی به نام شالیمار با محمدشاه گورکانی بست که بر پایه آن کابل و غزنین و هزاره و بلوچستان و همه سرزمینهای باختر رود سند از آن ایران شد. محمدشاه، پولی برابر با هشتاد و هفت میلیون لیره استرلینگ به نادرشاه داد و در برابر، نادرشاه پادشاهی گورکانیها را بر هند پذیرفت.

شاید، همه به پیروزیهای نادرشاه و آنچه که او با خود از هند آورد، می‌اندیشند اما، آنچه که نادرشاه کرد فروریزی توان نمادین دربار گورکانی بود و این خود، پایه چیرگی همه سویه انگلیسیها بر هند شد. انگلیس، از آن پس، اندیشه‌یی جز گسترش سرزمین زیر فرمان خود در خاور ایران در سر نداشت و آنچه که از آن پس کرد، برآیند این اندیشه بود.

نادرشاه در سال ۱۱۵۲ هجری / تابستان ۱۷۳۹ میلادی برای سرکوبی خدایار خان عباسی فرمانروای سند - که سر از فرمان دربار ایران پیچیده بود - به سند تاخت و در پی آن برای فرو کوفتن ازبکها، راهی بخارا و خیوه شد. ابوالفیض خان فرمانروای بخارا، سرزندگی فرود آورد و تلاش ایبارس خان فرمانروای خیوه برای ایستادگی سودی نبخشید و نادرشاه آن شهر را گرفت و فرمانروایش را کشت و در سال ۱۱۵۳ هجری / ۱۷۴۰ میلادی مشهد را پایتخت خود ساخت. او در مشهد ماند تا دست نزدیکی بر آنچه که در خاور ایران و سند و ترکستان می‌گذشت، داشته باشد.

توان‌نمایی نادرشاه در خاور؛ روسیه و عثمانی را هراساند و هر دو کوشیدند تا پاره‌های ایرانی همسایه خود را برای ناآرامسازی اندیشه نادرشاه برانگیزانند. نخستین پاره‌یی که بر خروشید، داغستان بود. خروش داغستان، نادرشاه را راهی قفقاز کرد و برای نخستین بار، در ستیزه‌یی ناکام ماند. ناکامی در تازش به داغستان، نادرشاه را به برپا داشتن نیروی دریایی در دریای کاسپی

ستیزه‌های توانجویانه افشاریان و درآنیها. احمد شاه درآنی، در سال ۱۱۸۷ هجری / ۱۷۷۳ میلادی مُرد و پسرش تیمور جانشین او شد و در همان آغاز، پایتخت خود را به کابل برد.

آن همه هیاهو و چشمهایی که از بیرون به ایران دوخته شده بودند؛ روسها، آرام آرام، سرزمینهای فراسوی قفقاز را فراچنگ آورده و خود را به مرزهای ناشناخته قفقاز رسانده بودند و از دیگر سو، بر سرزمینهای شمال خاوری دریای کاسپی دست یافته و هم مرز آسیای میانه گشته بودند و می‌کوشیدند از دوران سستی ایران بهره‌جویند و در راستای انجام مرگ خواسته پتری کم‌گام بردارند. انگلیس، آنچه را که در ایران می‌گذشت می‌دید و سخت در تلاش بود تا با گماشتن سر به فرمانی از سوی خود بر سرزمینهای میان هند و آسیای میانه، راه روسها را به سوی هند بندد و از دیگر سو بر توان فرمانروایی چیره بر ایران بیفزاید تا راه هند بر روی روسها و دیگر اروپاییهای چشم دوخته به هند، بسته شود.

تلاش انگلیس برای نزدیک شدن به کریمخان زند سودی نداشت. ایستادگی کریمخان در برابر خواستههای انگلیس، آنان را به برانگیختن عثمانی برای رویارویی با ایران واداشت و درگیری عثمانی و ایران بر سر بصره، روسها را که در پیرامون دریای سیاه با عثمانی درگیر بودند، به دوستی با ایران گرایش داد. در آستانه نزدیکی ایران و روسیه، کریمخان زند در سال ۱۱۹۳ هجری / مارس ۱۷۷۹ میلادی مُرد و دربار او پهنه پر خون ستیزه‌یی میان بازماندگانش شد. برآیند درگیری درونی دربار زند؛ بر تخت نشینی لطفعلیخان زند در سال ۱۲۰۴ هجری / ۱۷۸۹ میلادی بود. در سالهای میانه مرگ کریمخان و بر تخت نشینی لطفعلیخان، برخاسته‌یی از میان قاجارها - به نام آقا محمد خان - بر پاره‌های گسترده‌یی از ایران دست یافته و نامی بزرگ یافته بود.

وزیر لطفعلیخان؛ حاج ابراهیم کلاتر بود. انگلیس کوشید تا از چیرگی حاج ابراهیم یهودی‌زاده بر کارها بهره‌گیرد و فرستادگانش با او به گفت‌وگو نشستند و او به انگلیسیها پیشنهاد کرد که زمینه‌بر سر کار آمدن آقا محمدخان را فراهم کنند. هماهنگی انگلیس و حاج

سدوزایی تیره پوپلزاییها در قندهار، علیقلی میرزا افشار به مشهد آمد و با نام سلطان علی عادلشاه در سال ۱۱۶۰ هجری / ژوئیه ۱۷۴۷ میلادی بر تخت شاهی افشار نشست و فرمان داد که بیشتر شاهزادگان افشار را در کلات بکشند. عادلشاه یک سال بر تخت بود تا آنکه برادرش ابراهیم بر او شورید و از تخت به زیرش کشید و خود با نام ابراهیمشاه بر تخت شاهی افشار نشست. در زمانه ستیزه‌درونی خاندان افشار، احمد شاه درآنی هرات را نیز به زیر فرمان خود آورد.

ابراهیمشاه، شش ماه بر تخت بود که آشوبی دگر برپا شد و بر آشفته‌گان، او و عادلشاه را کشتند و شاه‌رخ، پیرو تسنن را بر تخت نشانند. شاه‌رخ؛ به آسانی، فرمانروایی احمد شاه درآنی بر هرات را پذیرفت و این، شماری را در برابر او برپاخیزاند. برپاخاستگان، میرسید محمد نامی را بر تخت نشانند و او شاه‌رخ را از دو چشم نابینا کرد. میرسید محمد، چهل روز بیشتر بر تخت نبود. سپاه شورید و دگر باره شاه‌رخ را بر تخت نشانند. شاهی کور و پاره‌ای پر رویداد. احمد شاه درآنی به مشهد آمد و به یاد بزرگینگی نادرشاه افشار، خراسان را به شاه‌رخ وا گذاشت و در برابر، شاه‌رخ سکه به احمد شاه درآنی زد و در مسجدها، خطبه به نام خواندند. احمد شاه درآنی در سال ۱۱۶۴ هجری / ۱۷۵۱ میلادی، نیشابور و باخرز و خواف و ترشیز را به زیر فرمان خود در آورد.

در روزهای پرهیاهوی خراسان، ایران آرامتر نبود. آزادخان افغان، داماد اشرف غلزایی، بر آذربایجان چنگ انداخته بود و استرآباد زیر فرمان محمد حسن خان قاجار بود و هدایت‌الله خان فومنی گیلان را فراچنگ داشت و هراکلیوس باگراتونی در تفلیس بر تخت پادشاهی گرجستان نشسته بود و سرداران بختیاری و لر در سال ۱۱۶۴ هجری / نوامبر ۱۷۵۱ میلادی، شاهزاده‌یی صفوی را با نام شاه اسماعیل سوم بر تخت نشانده بودند. آنان، همه با هم در ستیزه بودند و برآیند سالها ستیزه آنها، چیرگی کریمخان زند بر همه آنها و نشستن او بر تخت شاهی در سال ۱۱۷۰ هجری / ۱۷۵۷ میلادی در شیراز بود. کریمخان، به گرمی داشت نادر، خراسان را از شاه‌رخ باز نستاند و خراسان ماند با

تهران آمد تاراهی قفقاز شود. انگلیس می‌دید که آقا محمدخان و زمانشاه بر آند تا با هم یار گردند و این را به زیان سودهای خود در هند می‌دید و از دیگر سو، اندک اندک، نیاز به هم‌پیمانی با روسیه در برابر توان‌یابیهای فرانسه می‌یافت. از آن‌رو، بر آن شد با از میان برداشتن آقا محمدخان؛ هم، زمانشاه را بی‌یاور کند و هم، روسیه را به دوستی با خود خرسند. بر آنگردی انگلیس، به از میان برداشتن آقا محمدخان به دست حاج ابراهیم کلاتر انجام شد. او چند تنی را برگزید تا در اردوی جنگی، شاه قاجار را بکشند و چنین شد. آقا محمد خان، شبی در شوشی قفقاز در سال ۱۲۱۱ هجری / مه ۱۷۹۷ میلادی، به دست فرمانبران حاج ابراهیم کلاتر کشته شد. حاج ابراهیم کلاتر در سال ۱۲۱۲ هجری / مارس ۱۷۹۸ میلادی، باباخان برادرزاده آقا محمد خان را با نام فتحعلیشاه در تهران بر تخت پادشاهی نشاند.

هم‌پیمانان افغان و میسوری - زمانشاه و تیپو سلطان - از فرانسه برای ستیزه با انگلیسیها در هند یاری خواستند و انگلیس به تندی برای آزمودن اندازه سر به فرمانی فتحعلیشاه قاجار از دستورهای انگلیس، مهدی علیخان را برای برانگیختن فتحعلیشاه به تازش به کابل، به تهران فرستاد و فتحعلیشاه در جستجوی نامی بزرگ - همپای عمویش - با سپاهی که در آن محمود برادر زمانشاه - که سر به فرمانیش از انگلیس بر هیچ کس پوشیده نبود - نیز بود، راهی کابل شد.

تازمانشاه از مرزهای هند باز گردد، فتحعلیشاه هرات و قندهار را گرفت و چون زمانشاه از راه رسید، در ستیزه اش با لشگر ایران شکست خورد و دستگیر شد و به دستور برادرش محمود، کور شد. فتحعلیشاه، در کابل محمود را بر تخت شاهی نشاند و پس از چندی تیپو سلطان نیز کشته شد و انگلیس در هند آسوده گشت.

در سال ۱۲۱۴ هجری / نوامبر ۱۷۹۹ میلادی، ژنرال ناپلئون بناپارت در پاریس کودتا کرد و کنسول یکم جمهوری فرانسه شد. او، در سر اندیشه به زانو در آوردن انگلیس را داشت و از آن‌رو، با پل یکم تزار روسیه برای تازش به هند هم‌پیمان شده بود. روسیه، که سالها در اندیشه تازش به هند بود، پس از هم‌پیمانی با فرانسه،

ابراهیم کلاتر، سبب فراخوانده شدن آقا محمدخان به شیراز شد و برآیند آن جنگی میان لطفعلیخان و آقا محمدخان و شکست شاه زند و فرار او به تبس بود.

در تبس، به لطفعلیخان پیشنهاد شد که به کابل برود و از تیمور شاه درآنی باری بخواهد. لطفعلیخان در راه کابل بود که تیمور شاه در سال ۱۲۰۸ هجری / ۱۷۹۳ میلادی مُرد. لطفعلیخان، به ناچار، بازگشت و رو به کرمان نهاد و در آن شهر پناه گرفت و پس از چندی در بم گرفتار آقا محمدخان شد و به تهران برده شد و پس از بر تخت نشینی آقا محمدخان در سال ۱۲۰۹ هجری / ۱۷۹۴ میلادی، در تهران کشته شد.

آقا محمد خان، پس از دگرگون‌گردی بزرگ فرانسه، بر تخت پادشاهی نشست. در آن سالها، اروپا درگیر رویدادهای برآیند دگرگون‌گردی بزرگ فرانسه بود. روسیه؛ سرگرم لهستان بود، عثمانی؛ سست و ناتوان گشته و هراسان از گسترش جویهای روسیه، سر در لاک خموشی فرو برده بود و انگلیس؛ به اروپا می‌اندیشید و در کنار آن با خیزش تیپو سلطان در میسور هند رو به رو بود.

پس از مرگ تیمور شاه خوشگذران، پسرش زمانشاه در کابل بر تخت نشست و در رویای چیرگی بر هند، به خیزش تیپو سلطان پیوست. پانهادن لشگر زمانشاه به هند، انگلیس را به پشتیبانی از آقا محمد خان دلگرم ساخت و بی‌گمان، در بر تخت نشینی آقا محمدخان نمی‌توان یاریهای انگلیس به دست حاج ابراهیم کلاتر را نادیده گرفت.

آقا محمدخان، پس از بر تخت نشینی، به تفلیس تاخت و در سال ۱۲۱۰ هجری / ژوئن ۱۷۹۵ میلادی آن شهر را گرفت و هر اکلپوس باگراتونی را که از سوی روسیه پشتیبانی می‌شد، کشت. وی، پس از چیرگی بر همه قفقاز، راهی خاور شد. شاهرخ افشاری می‌دانست که توان ایستادگی در برابر شاه قاجار را ندارد، از آن‌رو، سر فرود آورد و پسرش نادرقلی به هرات گریخت.

آقا محمد خان خراسان را به محمدولیخان قاجار سپرد و فرستاده‌یی به کابل فرستاد و بلخ را به بهای ۲۰۰ هزار تومان از زمانشاه خرید و آماده تازش به ترکستان بود که شنید روسها به قفقاز تاخته‌اند. او به

می آمد، گفتگوهایی میان فرستادگان ایران و فرانسه انجام شد تا آن که در سال ۱۲۲۲ هجری / مه ۱۸۰۷ میلادی، به دستینه نهادن دو سوی گفتگو برپای پیمانی به نام فین کن اشتاین انجامید. ناپلئون بناپارت، دو ماه پس از بستن پیمان فین کن اشتاین با ایران، پیمانی به نام تیلسیت باروسیه بست و ایران رارها کرد. ایران سرخورده از فرانسه و انگلیس، به دوستی با عثمانی روی آورد، ولی، عثمانی نیز باروسیه کنار آمد و ایران رارها کرد.

در اوج سرخوردگی ایران، سرهارفورد جونز از سوی انگلیس به ایران آمد و در سال ۱۲۲۴ هجری / مارس ۱۸۰۹ میلادی، پیمانی به نام مجمل با ایران بست. این پیمان در سال ۱۲۲۵ هجری / ۱۸۱۰ میلادی، در زمان سفارت سرگوراوزلی گسترده تر شد و نام مفصل به خود گرفت. بر پایه پیمان مفصل؛ انگلیس پذیرفت که ایران را در جنگ باروسیه یاری کند اما، ستیزه همسوی انگلیس و روسیه با ناپلئون بناپارت، نه می گذاشت که روسها به تازش خود به ایران توان بخشند و نه انگلیس را در یاری به ایران کمک می داد. ناپلئون بناپارت به روسیه تاخت و ناکام باز گشت. بر ایند آن، همپیمانی همه اروپاییان در برابر فرانسه و رها ساختن ایران از سوی انگلیس بود.

پیش از تازش پایانی به ناپلئون بناپارت، انگلیس پذیرفت که دست روسها را در چیرگی همه سویه بر سرزمینهایی که در قفقاز به دست آورده بود، باز بگذارد و از آن رو بود که همه افسران انگلیسی، ایران رارها کردند و ارتش روسیه، با همه توان خود به سوی رود ارس تاخت. انگلیس، هراسان از رویدادهای آن زمان، به میانجیگری برخاست و نمایندگان ایران و روسیه، در روستای گلستان قره باغ، کنار هم نشستند و پیمانی به نام «گلستان» را در سال ۱۲۲۸ هجری / ۱۸۱۳ میلادی بستند که بر پایه آن؛ دربند و باکو و شروان و قره باغ و پاره‌یی از تالش، از ایران جدا شده و به روسیه داده شد.

ایران؛ پاره بزرگی از تن خود را از دست داد و اروپاییها به ناپلئون بناپارت تاختند و وی را در سال ۱۲۲۹ هجری / آوریل ۱۸۱۴ میلادی شکست داده و به الب فرستادند و سرگوراوزلی از راه روسیه راهی انگلیس شد و به پاس آنچه که در راه سودهای روسیه انجام داده بود،

ارتش خود را به فرماندهی ژنرال اورموف راهی ترکستان کرد تا از آن راه به فرارود و سرزمین زیر فرمان در اینها رسیده، با گذشتن از آنها، خود را به مرزهای هند برساند. انگلیس، هراس را در یافته بود و می دانست که به آسانی توان ایستادگی در برابر ارتشهای هم پیمان روسیه و فرانسه و لشگریان سرزمینهایی که به آنها خواهند پیوست، نخواهد داشت، از آن رو، بر آن شد تا ایران را به سوی خود بکشد و در برابر روسیه و فرانسه به کار گیرد. در این راستا، جان ملکم نخستین فرستاده مارک ولزلی فرماندار هند به ایران آمد و در سال ۱۲۱۶ هجری / ژانویه ۱۸۰۱ میلادی، پیمانی با ایران بست. در این پیمان؛ ایران پذیرفت که اگر افغانها بر آن شوند که به هند بتازند، برای بازداشتن آنان از این کار به کابل لشگر کشد و در برابر، اگر فرانسه بخواهد لشگر خود را به درون ایران بفرستد، انگلیس ابزار جنگی مورد نیاز ایران را به ایران بدهد.

دو ماه پس از بسته شدن پیمان میان ایران و انگلیس، پل یکم به دست برانگیختگانی از سوی انگلیس کشته شد و الکساندر یکم بر جای او نشست. او، به تند، از دوستی با فرانسه دست کشید و رو به انگلیس آورد. فرانسه نیز به تند گفتگوی خود با انگلیس را آغاز کرد و پیمان آمین میان فرانسه و انگلیس بسته شد.

شیرینی هم پیمانی روسیه و انگلیس در سال ۱۲۱۷ هجری / ۱۸۰۲ میلادی، و اگذاری گرجستان ایران از سوی انگلیس به روسیه بود. از روسیه، با چنگ انداختن بر گرجستان پایان نیافت و الکساندر یکم فرمان تازش به دیگر پاره‌های قفقاز را داد و گنجه در سال ۱۲۱۸ هجری / دسامبر ۱۸۰۳ میلادی به دست روسها افتاد. پیشروی روسها در قفقاز، فتحعلیشاه را هراساند و دست به دامان فرانسه و انگلیس ساخت و در همان زمان پیمان آمین نیز به هم خورد و انگلیس برای رویارویی با فرانسه، به اروپاییان - بویژه روسیه - روی آورد و یاری جویهای ایران را بی پاسخ نهاد و این سبب شد که فتحعلیشاه از انگلیس دل کنده و خشمگانه فرمان کشتن حاج ابراهیم کلانتر را بدهد و به فرانسه روی آورد.

در ماههایی که روسیه شهر به شهر می گرفت و پیش

دستهای پنهان برانگیزگی را می‌دید و می‌دانست که اگر دیر بجنبند، آسیبهای فراوانی خواهد دید. از آن‌رو، حسنعلی میرزا فرمانفرما- فرمانروای خراسان- راهی گشودن هرات کرد و خود، با ارتشی برای یاری به او راهی خراسان شد.

نزدیک شدن ارتش ایران به هرات، شاه محمود را ترساند و واداشت که وزیر خود فاتح خان بارکزیایی را- که برانگیزاننده‌ او در این تازش بود- بکشد و پذیرای فرمانبری از فتحعلیشاه شود. کشته شدن فاتح خان، برادر او دوست محمد خان را، در برابر شاه محمود برپاخیزاند و ستیزه‌ هشت ماهه شاه محمود و دوست محمد خان به رانده شدن شاه محمود از کابل و بر تخت نشینی دوست محمد خان بارکزیایی در کابل شد. محمود، پس از رانده شدن از کابل، به هرات پناه آورد و فتحعلیشاه، به گمان آنکه او زخم خورده سیاستهای برانگیزاننده انگلیسیهاست و فرمانروایی او در هرات می‌تواند سبب پایداری هرات در برابر دست‌اندازبهای انگلیس شود، در سال ۱۲۴۱ هجری/ ۱۸۲۵ میلادی، وی را به فرمانروایی بر هرات برگزید.

شاه محمود، یک سال بر هرات فرمانروایی کرد و در سال ۱۲۴۱ هجری/ ۱۸۲۶ میلادی مُرد. فتحعلیشاه، به پاس سرسپاری همه سویه نمادین شاه محمود به دربار قاجار، با مرگ او، پسر وی کامران میرزا را به فرمانروایی هرات برگزید.

در درازای این سالها، فتحعلیشاه، با دلخوشی شگفتی، می‌کوشید تا راه گفتگورا با روسیه، برای بازپس‌گیری سرزمینهای از دست‌رفته، بگشاید. اما، به زودی دریافت که به راه بیهوده‌یی می‌اندیشد. روسها می‌کوشیدند تا با برگرداندن نگاه ایران از سرزمینهای از دست‌رفته‌اش، دربار قاجار را در اندیشیدن به مرزهای باختریش در بند اندازد و انگلیس تلاش می‌کرد تا با برگرداندن نگاه ایران از خاور به باختر، زمینه‌های سازمان‌یافته درون‌خیزیش به سرزمینهای میان‌هندو فرارود را فراهم کند و این هر دو خواست، به ناچار، پدیدآورنده جنگ و برخورد میان ایران و عثمانی در میانه سالهای ۱۲۳۵ تا ۱۲۳۹ هجری/ ۱۸۱۹ تا ۱۸۲۳ میلادی شد. در سال ۱۲۳۹ هجری/ ۱۸۳۵ میلادی،

در سن پترزبورگ، نشان سنت آندره دریافت کرد. ایران ماند و غمگینیهای دل‌زخمیش.

در همه پیمانهای بسته شده میان ایران و انگلیس از ۱۸۰۰ تا ۱۸۱۴- مجمل و مفصل و تهران- انگلیسها هرات را پاره‌یی جدا ناشدنی از ایران دانستند اما، با برون رفتن ناپلئون بناپارت از بهنه تاریخ، روش خود را دگرگون کردند و کوشیدند تا با جدا ساختن هرات و بلوچستان از ایران، آنها را پهنه‌های پدافند از هند کنند. انگلیس، برای برآوری این خواست خود، افغانها را به آشوب در برابر ایران برانگیخت.

از سال ۱۲۱۶ تا ۱۲۱۸ هجری/ ۱۸۰۱ تا ۱۸۰۳ میلادی، شاه محمود درانی بر کابل فرمان می‌راند. وی، شاهزاده فیروز میرزا را بر هرات فرمانروا کرد. ناتوانی شاه محمود در بر آوردن خواستهای انگلیس، سبب برکناری چند گاهه‌اش از پادشاهی شد. شاه شجاع، گماشته انگلیسها، از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۴ هجری/ ۱۸۰۳ تا ۱۸۰۹ میلادی بر کابل فرمان راند. در دوران پادشاهی شاه شجاع، فرمانروای هرات از پرداخت مالیات به دربار قاجار خودداری کرد و فتحعلیشاه به تندی سپاه خراسان را راهی هرات نمود و فیروز میرزا، به ناچار سر فرود آورده و پذیرای فرمان دربار ایران شد. شاه محمود در سال ۱۲۲۴ هجری/ ۱۸۰۹ میلادی توانست با پذیرش سر به فرمانی از دربار انگلیس، شاه شجاع را رانده و دگر باره بر تخت فرمانروایی درانی بنشیند.

انگلیس؛ در رویای جدا ساختن هرات از ایران، رو به یاری جویی از شاه محمود آورد و بر آن پایه پسر او فیروز میرزا را که بر هرات فرمان می‌راند به سرپیچی از فرمانهای دربار ایران و نپرداختن مالیات برانگیخت. کرده فیروز میرزا در این راه در سال ۱۲۳۳ هجری/ ۱۸۱۷ میلادی، یک بار دیگر سپاه خراسان را به هرات و فیروز میرزا را به سر به فرمانی کشاند.

سر به فرمانی فیروز میرزا، پدرش محمود را سخت آزرده و وی را واداشت که به هرات تاخته و فیروز میرزا را بر کنار کند و به کابل بفرستد. چیرگی شاه محمود بر هرات، بسیاری از خانهای خراسان را نیز به آشوب برانگیخت و خان خیوه برانگیخته و امیدوار به خراسان تاخت و به ناگهان خراسان میدان آتش شد. فتحعلیشاه،

روستای ترکمانچای زیر نگاه سر جان مک نیل پز شک سفارت انگلیس، انجام شد و در پایان پیمانی به نام «ترکمانچای» در سال ۱۲۴۴ هجری / دهم فوریه سال ۱۸۲۸ میلادی دستینه‌های نمایندگان ایران و روسیه را در پای خود دید. بر پایه پیمان ترکمانچای، ایالت‌های ایروان، نخجوان و تالش بالایی و قره‌باغ و شوره گل به روسیه داده شد و رود ارس مرز میان دو کشور ایران و روسیه شد.

جنگ تمام شد. پاره‌هایی جدا شد. غم در دل ایرانیها انبار شد. نفرت از روسها، همه اندیشه ایرانیها را پر کرد. بر آیند آن، کشته شدن گریبایدوف نخستین سفیر روسیه در ایران بود. با مرگ گریبایدوف، گراف سینوویچ به تهران آمد. او، تنها به برانگیختن ایران برای درهم‌ریزی دیواره مرزی هند می‌اندیشید.

برانگیزی روسها، از يك سو و پیشروی آنها در آسیای میانه و دست‌اندازهایشان به پیرامون بخارا، انگلیسیها را سخت ترساند. آنها، از سالها پیش به برانگیختن باشندگان پاره‌های خاوری و شمال خاوری ایران در برابر دربار قاجار کوشیده بودند و اکنون شکست ایران در برابر روسها را نشانه سستی دربار ایران در پشتیبانی از مردم سر به فرمان خود دانسته و آنان را از ترس تازش روسها به سرزمینهایشان به سوی خود فرا می‌خواندند. انگیزشهای انگلیس، باشندگان آن پاره‌ها را در برابر ایران برپاخیزاند و رسیدن خبر برپاخیزی آنان، فتحعلیشاه سرخورده از شکستش در برابر روسیه را به واکنشی سخت در برابر آنان برانگیخت.

فتحعلیشاه در سال ۱۲۴۷ هجری / ۱۸۳۱ میلادی، عباس میرزا را برای سرکوبی ناآرامیهای خاوری فرستاد. عباس میرزا تا سال ۱۲۴۹ هجری / ۱۸۳۳ میلادی سیستان و خراسان را آرام ساخت. او شهر سرخس را، که کانون دادوستد ایرانیان به بردگی کشیده شده بود، گرفت و همه ایرانیان افتاده در بند ترکمنها را آزاد کرد و سپس راهی هرات شد.

عباس میرزا، نخست از کامران میرزا فرمانروای هرات خواست تا خراج پرداخت نشده چند ساله را به تهران بفرستد و چون دریافت که وی از پرداخت آن خودداری می‌کند، به پسرش محمد میرزا دستور داد که

پیمان ارزروم یکم میان ایران و عثمانی بسته شد. بسته شدن پیمان ارزروم، دگر باره نگاه ایران را به سرزمینهای از دست رفته قفقاز دوخت.

نگاهدوزی ایران به قفقاز، باز یاده خواهیهای روسیه و دست‌اندازهایش به پاره‌هایی در مرز روشن ناگشته ایران و روسیه در پیمان گلستان، درهم آمیخت و ایران را به واکنش واداشت. انگلیس، که پیشروی نه چندان آرام روسها در شمال خاوری دریای کاسپی و آسیای میانه را می‌دید و آن رازیانی برای سودهایش در هند در آینده می‌دانست، بر آن شد تا با برانگیزی ایران به ستیزه با روسیه در قفقاز، یک بار دیگر روسها را به قفقاز کشانده و از پیشروی در آسیای میانه باز دارد.

عباس میرزا - در سال ۱۲۴۲ هجری / ۲۰ ژوئن ۱۸۲۶ میلادی - به تالش تاخت و لنکران را گرفت و به دنبال آن، بر گوکچای و بالغلو دست یافت. پانهادن ارتش ایران به فراسوی ارس، مردم گنجه و داغستان را به خیزش در برابر روسها برانگیخت و آن هر دو پاره پیشین ایران، روسها را راندند. جنگ آغاز شد. جنگی که هیچ کس نمی‌دانست در آن چه باید بکند.

ایرانیها، سرگردانهای خسته‌ی بودند و این، بزودی برگ جنگ را بر گرداند. پاسکیوویچ، آنچه را که عباس میرزا گرفته بود، باز پس ستاند و ژنرال کراکوفسکی در نوامبر ۱۸۲۶ میلادی، از ارس گذشت، ولی، در ژانویه ۱۸۲۷ میلادی به شمال ارس باز پس رانده شد. عباس میرزا تا سال ۱۲۴۳ هجری / اوت ۱۸۲۷ میلادی، بسیاری از سرزمینهای شمال ارس را گرفت. ولی، بزودی میان او و پدرش فتحعلیشاه، بر سر هزینه جنگ درگیری پدید آمد و عباس میرزا، ناخرسند از رویدادها، به تهران باز گشت.

برون رفتن عباس میرزا از جنگ، سبب شد که روسها توان یابند و در سال ۱۲۴۳ هجری / ۲۴ اکتبر ۱۸۲۷ میلادی تبریز را بگشایند. انگلیس، همه سوبه هراسان بود. تبریز فرو افتاده بود و تهران در تیررس روسها بود. ترس انگلیس از پیشروی روسها، آنان را به پا نهی به درون این ستیزه کشاند و مک دونالد وزیر مختار انگلیس در تهران پیشنهاد آغاز گفتگو میان ایران و روسیه را برای پایان دادن به آن جنگ داد. گفتگو در

به تندی هرات را در میان گیرد و محمد میرزا به تندی راهی هرات شد.

انگلیس، بار دیگر هراس را پشت در خانه سوده‌های باد آورده‌اش می‌دید و از همه توان خود برای ناکام گذاشتن محمد میرزا و ارتش ایران بهره جست. در نبرد سال ۱۲۴۹ هجری / سپتامبر سال ۱۸۳۳ میلادی، کامران میرزا از ارتش ایران شکست خورد و هرات آماده فرو افتادن شد. انگلیس هراسان و دستیاچه به آخرین واکنش خود دست زد و عباس میرزا به گونه‌ی ناآشکار در ۱۰ جمادی‌الثانی سال ۱۲۴۹ هجری / ۱۵ اکتبر ۱۸۳۳ میلادی، در ۴۵ سالگی در مشهد مُرد و به خاک سپرده شد.

همان روز که محمد میرزا خبر مرگ پدرش را دریافت کرد، فرمان فتحعلیشاه؛ برای بازگرداندن ارتش ایران به تهران را نیز دریافت کرد. میرزا ابوالقاسم خان قائم مقام فراهانی، وزیر محمد میرزا، از کامران میرزا خواهان سر به فرمانی شد و او پذیرفت که در برابر ادامه فرمانرواییش بر هرات، سالانه پانزده هزار تومان خراج بدهد و به نام شاه ایران سکه بزند.

کامران میرزا سر به فرمان و هرات در گشوده شدند. محمد میرزا به ولیعهدی برگزیده شد و پس از مرگ فتحعلیشاه، با پشتیبانی گراف سینوویچ سفیر روسیه و سرجان کمپبل وزیر مختار انگلیس، از تبریز به تهران آمد و در سال ۱۲۵۰ هجری / ژانویه ۱۸۳۵ میلادی بر تخت شاهی نشست و قائم مقام را به صدراعظمی برگزید. بر سر کار آمدن قائم مقام فراهانی، از فراوانی چیرگی روسیه بر ایران کاست و آن مرد بزرگ کوشید تا با به راه انداختن سیاست موازنه منفی و رویارو ساختن آن دو نیروی چشم دوخته به ایران به گونه‌ی، از سراسیمگی‌های ایران بکاهد. بر آینه تلاش قائم مقام؛ نخست بر کناری او از کارها و سپس کشته شدنش در سال ۱۲۵۰ هجری / ژوئن ۱۸۳۵ میلادی بود. آن کسی که بر جای او نشست، حاج میرزا آغاسی سرسپرده همه سویه سیاستهای روسیه بود.

بر سر کار آمدن حاج میرزا آغاسی، زمانه آرام را پایان داد و کامران میرزا، به انگیزش انگلیسیها، دگر باره از پرداخت خراج خودداری کرد. محمد شاه، سرگشته

از رویدادهای زمانه، کامران میرزا را به تهران فراخواند و او نیامد. محمد شاه خشمگین، فرمان آماده شدن ارتش برای رفتن به سوی هرات را داد و بر آن شد که خود فرماندهی ارتش را در این تازش در دست داشته باشد. انگلیس، دریافته بود که باید برگ آخر را بر زمین بکوبد و از آن رو هنری الیس را به تهران فرستاد و الیس، به همراه مک‌نیل وزیر مختار انگلیس در تهران، به نزد محمد شاه رفته و او را از تازش به هرات ترساندند.

تلاش فرستادگان انگلیس سودی نبخشید و محمد شاه پذیره‌های پیشین انگلیس و ایران را درباره هرات - که بر پایه آن انگلیس نباید پا به میدان در گیریهای ایران و افغانها بنهد - به آنها گوشزد کرد. انگلیس ناکام از گفتگو؛ به برانگیزی دوست محمد خان فرمانروای کابل و کهندل خان فرمانروای قندهار برای هم‌پیمانی و یاری به کامران میرزا، پرداخت و کوشید تا آرامیهای در ایران پدید آورد. ولی، هیچ یک سودی نداشت و تنها محمد شاه را بیشتر به تازش به هرات برانگیخت.

انگلیس آوای جنگ و هیاهو را می شنید و از آن هراسان بود که دوست محمد خان بار کزایی فرمانروای کابل و برادرانش کهندل خان و مهر دلخان فرمانروایان قندهار، به سبب کینه‌ی که به خاندان سدوزایی دارند، برای از میان برداشتن کامران میرزا به محمد شاه قاجار پیوندند. از آن رو؛ برای ناآرام ساختن کابل و قندهار، شاه شجاع دشمن دیرینه دوست محمد خان را، که در هند زندانی بود، آزاد و آماده بازگشتن به کابل کرد. دوست محمد خان، ناخرسند از این کرده انگلیس، به تندی نماینده‌ی به نام حسینعلیخان را برای گفتگو با محمد شاه به تهران فرستاد و او از شاه ایران خواهان هم‌پیمانی و بخش کردن هرات میان ایران و کابل، پس از فروافتی کامران میرزا شد. همزمان با بودن او در تهران، نماینده‌ی نیز به نام عزیز خان - از سوی کهندل خان و مهر دلخان - به تهران آمد و پیمانی با محمد شاه بست و محمد شاه ناوابستگی قندهار را پذیرفت.

محمد شاه قاجار، در تابستان ۱۲۵۳ هجری / ۱۸۳۷ میلادی، راهی هرات شد. با به راه افتادن ارتش ایران به سوی هرات، انگلیس ناامید از توان کامران میرزا در ایستادگی در برابر ارتش ایران، به تندی سرگرد اللرد

پاتینجر را، با شماری سرباز، به هرات فرستاد تا کامران میرزا را برای ایستادگی یاری کنند. هرات، نخستین میدان رویارویی نظامی ایران و انگلیس شده بود.

پانهادن انگلیس به میدان ستیزه، روسها را نیز به میدان آورد. نیکلای یکم تزار روسیه به قفقاز آمد و خواستار دیدار با محمد شاه شد. محمد شاه - که در راه هرات بود - پسرش ناصرالدین میرزا را به قفقاز فرستاد و ناصرالدین میرزا در اکتبر سال ۱۸۳۷ میلادی با نیکلای یکم دیدار کرد. تزار روسیه، در این دیدار، پشتیبانی همه‌سویه خود از ایران را به آگاهی همه رساند.

محمد شاه، پس از آگاهی از سیاست روسیه، بر شتاب خود برای رفتن به سوی هرات افزود و نخست بر آن شد که دژ غوریان را بگشاید. فرستاده محمد شاه به سوی غوریان، محمد خان امیر تومان بود. بر غوریان؛ شیر محمدخان - برادر یار محمد خان، وزیر کامران میرزا - فرمان می‌راند. او کوشید با سربازانش ایرانیان را باز پس راند، اما شکست خورد و به دژ پناه برد. سربازان ایرانی، پس از سه روز در ۱۴ شعبان سال ۱۲۵۳ هجری / ۱۸۳۷ میلادی، بر دژ غوریان دست یافتند و به فرمان محمد شاه دژ را با خاک یکسان کردند.

انگلیس، هراسان از آن رویدادها، به تندی، سرجان مک نیل سفیر خود در تهران را راهی اردوی محمد شاه در راه هرات کرد و مک نیل کوشید تا محمد شاه را آرام سازد. با رسیدن محمد شاه به پیرامون هرات، یار محمد خان وزیر و سردار شمس‌الدین خان در ۲۳ شعبان سال ۱۲۵۳ هجری، پیام سر به فرمانی به اردوی شاه فرستادند و شاه؛ عزیز خان مکرری را به نمایندگی از سوی خود، برای گفتگو با کامران میرزا، به هرات فرستاد. کامران میرزا، در میانه گفتگو، پسرش نادر میرزا را برای گرد آوردن نیرویی که بتواند او را در ستیزه با ایران یاری کند به بیرون هرات فرستاد و نادر میرزا توانست سوارانی را، از میان ازبکها و باشندگان میمنه، برگزیده و با خود به هرات بیاورد. به درازا کشیدن در میان بودن هرات، سبب شد که کامران میرزا، خود خواهان آشتی با ایران گردد و در نامه‌یی به محمدشاه، خواستار پذیرش سر به فرمانی خود شود.

زمینه آشتی فراهم بود و این، انگلیس را می‌آزرد.

مک نیل، برای برهم‌ریزی این زمینه، در محرم سال ۱۲۵۴ هجری / مارس ۱۸۳۸ میلادی، همراه مهدیخان قره‌پایاق - فرستاده محمد شاه، به هرات رفت و در کنار تلاش مهدیخان برای گسترش زمینه پانایابی جنگ، به برانگیختن کامران میرزا به ایستادگی و پیگیری ستیزه با ایران پرداخت و این سبب شد که گفتگوی کامران میرزا و مهدی قره‌پایاق نیز، انجامی نیابد. ناکامی گفتگوها، سبب پدید آبی سستی در میان پیرامونیان کامران میرزا شد و سردارانی؛ چون مودودخان و محمد ابراهیم خان فیروز کوهی و قنبرعلی خان و شاه‌پسندخان، سر به فرمان شاه ایران نهادند.

پیچیدن خبر نزدیک بودن فروافتی هرات، کهندل خان فرمانروای قندهار را نیز به سوی اردوی محمد شاه کشاند و شاه از او خواست تا به فراه و اسفزار تاخته و جلال‌الدین پسر کامران میرزا را در بند اندازد و او چنین کرد.

هرات، شهری در میان افتاده بود و انگلیس می‌دانست که فرو افتادن آن، دری بر روی دلبستگان به تازش به هند می‌گشاید. از آن‌رو، مک نیل تلاش گسترده‌یی برای ایستادگی کامران میرزا می‌کرد، اما، در بند افتادن پیکش - علی بیگ محمد - در راه رساندن پیامی از مک نیل به کامران میرزا، همه چیز را به هم ریخت. محمد شاه خواستار بازگشتن مک نیل به تهران شد و مک نیل، گستاخانه در راه بازگشت، خواهان برکناری حاج میرزا آغاسی از صدارت و رها ساختن هرات از سوی ایران شد و ایران را از آغاز جنگ انگلیس در برابر ایران ترساند. شاه نپذیرفت و در سال ۱۲۵۴ هجری / ۷ ژوئن ۱۸۳۸ میلادی، دستور گسسته شدن همه پیوندهای سیاسی میان ایران و انگلیس را داد. واکنش انگلیس در برابر این رفتار محمد شاه؛ فرستادن پنج کشتی به آبهای ایران در شاخه پارس و پیاده کردن نیروهای جنگی خود در جزیره خارک بود.

جنگ آغاز شده بود و به روزگاری که ایران سخت نیازمند یاری روسیه بود، روسها - با دیدن رفتارهای خشم‌آلوده انگلیسیها - به آرامی خود را از این رویداد کنار کشیده و دست انگلیس را در ایران باز گذاشتند و ایران، یک بار دیگر، باز یقه بازیهای توانهای بزرگ جهانی

شد. محمدشاه در ۱۹ جمادی الثانی سال ۱۲۵۴ هجری / ۹ سپتامبر ۱۸۳۸ میلادی، دست از درمیان گرفتن هرات برداشت و به تهران بازگشت و پذیرفت که سپاه خود را از غوریان نیز بیرون کشد و فراه و سبزار و کرخ را نیزرها کند.

محمد شاه، در راه رسیدن به تهران، پیامی برای همه افسران و سربازانی که همراهش بودند، داد. او در آن پیام چنین نوشت:

سرداران و امرای تومان و سرتیپان و سرهنگان و سران سپاه ظفر همراه و جمیع افواج قاهره و سواران جلادت نشان و عموم ملتزمین رکاب بدانند از وقتی که به حکم خاقان مغفور، در رکاب ولیعهد مبرور، به خراسان آمدیم، نیت همین بود که خراسان امنیت شود و اسیر فروشی موقوف و ولایت امن گردد. در آن سفر پیش، من مامور شدم به تنبیه هرات. قضیه نایب السلطنه مرحوم اتفاق افتاد، برگشتیم و شرط محکم کامران میرزا کرد که دیگر از هراتی دزدی و هرزگی نشود. دو ماه نکشید تا نقض عهد کردند. متصل چپاول نمودند و اسیرها بردند و من خود را پیش خدا مقصر می دانستم، چرا که؛ از فضل خدا همه اسباب جنگ مهیا بود و ما تکاهل می کردیم و زحمت را به خود گوارا نمی ساختیم و اسیرها را در فکر پس گرفتن نمی شدیم و گر نه، نه خدا، نه پیغمبر، نه مردم؛ هیچ کدام به من بحث نمی کردند و خود در پیش خود خجل بودم و مانعی هم به نظر نمی رسید. چرا که، از رود سند تا جیحون، اگر جمیع به جنگ من می شدند، بعد از فضل خدا، به هیچ وجه آنها را مانع این همت نمی دانستم و حال آن که سردار دوست محمد خان، از کابل و سردار کهندل خان، از قندهار و سران سیستان و بلوچستان و شمس الدین خان، کلا، عربزه ها و آدمها فرستاده بودند، آن هم مانع به نظر نمی رسید. خلاصه؛ آمدیم و قشون به همت مردانه در جنگها و در محاصره و فتوحات غوریان و بادغیسات و میمنه، همه را از جلادت و غیرتی که داشتند، درست کردند چنان که احدی از متمرذین، از سند

تا جیحون، دیگر نماند. بزرگان بلخ و اکابر اویماقات فیروز کوهی و هزاره جمشیدی و غیره آمدند.

از قشون، نهایت رضایتمندی دارم. در سرمای زمستان و گرمای تابستان و زحمتهای سنگر و جنگهای کنار خندق و آوردن آذوقه از صحرا به همه این زحمات در کمال شوق و غیرت تاب آوردند و منتهای شوق ظاهر ساختند و یورشهای مکرر بردند و جان نثارها کردند و به شهر و اهلس صدمه ها زدند و در یک روز چهل هزار گلوله از توپها و خمپاره ها به شهر انداختند. از این صدمات، امر شهر چندان پریشان شد که سی هزار نفر با کوچ و بنه از شهر بیرون شدند و قریب هزار نفر از ساخلوی شهر به خدمت آمدند و از بزرگان شهر عربزه ها در جزو آمد، که در این وقت، با اینکه سه نفر ایلچی انگلیس در سه عهدنامه نوشته بودند که دولت انگلیس را به امر افغان به هیچ وجه رجوعی نباشد، اعلام جنگ رسید به این مضمون که جنگ شما با هرات باعث خرابی امر انگلیس در هند خواهد بود و دشمنی با ماست. کشتیهای جنگی آنها به خاک ما - که جزیره خارك باشد - آمدند، که اگر از هرات برنگردید، ما به فارس و کرمان قشون می کشیم و ما مضبوطی بندرها و فارس را به همان عهدنامه دولتی مضبوط می دانستیم. آن عهدنامه را محکمتر از صد قلعه و توپها که در بندر بسازیم، پنداشتیم.

در این وقت، قشون ما دو سال است که در سفرات جنگی با افغانان و ازبک - که کمک افغان می کردند - بود و با انگلیس - که دولت بزرگی است - صلاح حرب ندانستیم و برگشتیم. مردم ایران چنان تصور نمایند که من از سفر و جنگ خسته شده یا نیتی که در پس گرفتن اسرا داشتهم تغییر داده ام، هرگز، به خدا قسم. اسیرهای ما خاطر جمع باشند که تا جان دارم از این نیت برگشت نخواهم کرد و به فضل خدا، همه اسرا را پس خواهم گرفت. حالا برگشتیم تا قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط نماییم. باز سردار خراسان یا ساخلو

ماده سوم: برای تحکیم مبانی، يك نفر نماینده بریتانیا در دربار اعلیحضرت مستقر خواهد بود و همچنین نماینده اعلیحضرت ایشان در دربار فرمانروای کل هند مستقر خواهد بود.

ماده چهارم: حکومت بریتانیا تعهد می کند که پول و افسر و سایر مایحتاج به شاه کامران قرض بدهد که مردم و کشورش را محفوظ دارد و حفاظت نماید و با اعلیحضرت ایشان در دفاع از حقوق و منافعیشان در مقابل خارجیها، با تمام قدرت و قابلیت کمک کند.

ماده پنجم: برای اینکه حکومت بریتانیا بتواند تعهدات ماده چهارم را انجام دهد، اعلیحضرت شاه کامران می پذیرد که با هر گونه دزدی و زور و جبر گرفتن اشخاص برای فروش و بردگی مبارزه نماید و هرگاه چنین اشخاصی در قلمرو ایشان باشند، با تمام وسایل ممکنه سعی در استخلاص و آزادی آن اشخاص بنماید.

ماده ششم: اعلیحضرت شاه کامران تعهد می کند که با حکومت بریتانیا و همچنین اعلیحضرت شاه شجاع الملک تا حد امکان در مقابل تجاوزات خارجیها در قلمرو ایشان همکاری کند، ولی، در عین حال، اعلیحضرت شاه کامران تعهد می کند که از اتحاد با هر قدرت خارجی، بدون مشورت و ترضیه حکومت بریتانیا و اعلیحضرت شاه شجاع الملک، خودداری نماید.

ماده هفتم: شاه کامران می پذیرد که اختلافات حاصله بین او و شجاع الملک، به وساطت دوستانه و تصمیم حکومت بریتانیا و اگذار شود و همچنین، حکومت بریتانیا تعهد می کند که سعی دوستانه در حل دوستانه اختلافاتی که بین اعلیحضرت شاه کامران و همسایگان داشته باشد و شاه کامران قبول می کند از مکاتبه با هر حکومت خارجی بدون اطلاع و رضایت نماینده بریتانیا، مقیم در دربار او، خودداری کند.

ماده هشتم: برای کسب و پذیرفتن حمایت بریتانیا، شاه کامران قبول می کند که هیچ وقت هیچ کس از اقوام اروپا (اهل فرنگ) سوای آنها که وابسته بریتانیای کبیر (انگلیس) هستند، در خدمت نپذیرد و اجازه نخواهد داد که چنین اروپاییانی مقیم مملکت او شوند.

ماده نهم: شاه کامران، تمام موانع آزادی تجارت را از

خواهیم گذاشت و قشون خراسانی، بعد از فضل الهی، فوجهای آراسته و عساکر پیراسته در غوریان - که بیخ گلوی هرات است - اگر به مخلصین ما از آنها اذیتی برسد، فوراً خودشان را به هرات خواهند زد و در تربت و مشهد مقدس غازیان جرار و آتشبار و سواران شیر شکار و توخانه رعد نشان مستعد و مضبوط دارند که بعد از فضل خدا، جواب صد هزار قشون را در يك ساعت بدهند.

توپیچیان مخلص و سربازان فدوی و سواران جرار بدانید که مردن با غیرت و مردانگی به ذات پاك احدیت بهتر از هزار سال زندگانی بردباری و تملق است و به قوت اسدالله الغالب، من شما را چنین دانسته و می دانم که از همه قشونهای دول خارجه تابدار تر و به زحمت و غیور و دیندار و پاس آبروی دولت، به کار تر می باشید و هر چه دارم برای شما می خواهم، نه در بند خانه و اتاقهای با زینت و لذت و خوشگذرانی هستم. همین قدر از خدا طالبم اذیتهایی که از همسایگان از يك و سایر تر کمان به خراسان رسید، پس بگیرم و ذلت به هیچ کس نکنم. این منتهای لذت من است. همانا، شما برادران دینی و غیور من هستید. تحریر افی شهر جمادی الاخر.

بارها گشتن هرات، انگلیسیها گروهی را به سرپرستی سرگرد داری تاد به هرات فرستاد و او به تندی برای جلوگیری از دگربارگی رویدادی چنین در خاور، پیمانی با کامران میرزا بست. این پیمان چنین بود: پیمان بین اعلیحضرت کامران شاه هرات و کمپانی هند شرقی در ۱۳ اوت ۱۸۳۹ میلادی / دوم ذیحجه الحرام ۱۲۵۵ هجری

ماده اول: صلح دایمی بین حکومت بریتانیا و اعلیحضرت شاه کامران و وراث و جانشینان ایشان برقرار خواهد بود.

ماده دوم: حکومت بریتانیا، حکومت هرات را با تشکیلات کنونی آن، اعطایی به شاه کامران و وراث و جانشینانش می شناسد و حکومت بریتانیا تعهد می کند که در امور داخلی قلمرو اعلیحضرت ایشان دخالت نکند.

دگر باره بر آشفت و یار محمدخان، به ناگهان کامران میرزا را برکنار و دستگیر کرد و در سال ۱۲۵۸ هجری / ۱۸۴۲ میلادی کشت. پس از برکناری کامران میرزا، تخت فرمانروایی کابل، نشستگاه یار محمدخان کوزانی شد.

یار محمد خان، به تندی سرگرد داریسی تادو همراهانش را از هرات بیرون کرد و به نام محمد شاه سکه زد و دستور داد تا در مسجدها خطبه به نام شاه قاجار بخوانند و محمد شاه نیز پذیرای فرمانروایی یار محمدخان بر هرات شد و به او لقب ظهیر الدوله داد.

به گمان؛ خاور آرام شد و باختر بستر رویدادهای ایران گشت. ستیزه عثمانی و ایران چند سالی به درازا کشید، تا آنکه در سال ۱۲۶۴ هجری / ژوئیه ۱۸۴۷ میلادی، میرزا تقی خان فراهانی پیمان ارزروم دوم را با عثمانی بست. محمد شاه قاجار در ۶ شوال سال ۱۲۶۵ هجری / ۱۸۴۸ میلادی، یک سال پس از بسته شدن پیمان ارزروم دوم مُرد و ایران مانده با دهها گرفتاری در درون و برونش. سال ۱۸۴۸ میلادی، سالی پر ماجرا در اروپا بود و بسیاری از کشورهای اروپایی دچار دگرگونیهای برآمده از دگرگونگردی بزرگ فرانسه شدند و این، آنها را درگیر رویدادهای درونی خود کرد.

با مرگ محمد شاه، پسرش ناصرالدین شاه، با پشتیبانی پرنس دالگورکی وزیر مختار روسیه و سرهنگ فرانت کاردار سفارت انگلیس در تهران، از تبریز به تهران آمد و در سال ۱۲۶۵ هجری / ۲۰ اکتبر سال ۱۸۴۸ میلادی بر تخت پادشاهی نشست و میرزا تقی خان فراهانی امیر کبیر را به صدارت برگزید.

امیر کبیر سه سال بر سر کار بود و در آن سه سال کوشید تا راههایی برای رستگاری ایران بیابد. تلاش او هر دو کشور روسیه و انگلیس را هراساند و آن دو در کنار هم آوردی با هم در ایران، درباره نابود ساختن امیر کبیر هم اندیشه شدند. امیر کبیر در سال ۱۲۶۸ هجری / نوامبر سال ۱۸۵۱ میلادی، برکنار شد و میرزا آقاخان نوری - که از ترس امیر کبیر پناهنده سفارت انگلیس بود - از سفارت بیرون آمده و جانسپین او شد.

بر سر کار آمدن میرزا آقاخان نوری، روسیه را به پشتیبانی از امیر کبیر واداشت و نخستین نمونه‌های آن

بین خواهد برد و همچنین درباره تریبانی برای ازدیاد تسهیلات به قوت کامل خواهد بود.

در هرات به تاریخ فوق‌الذکر انجام شد مهر شاه کامران، امضای داریسی تاد فرستاده به هرات این پیمان در ۱۶ مارس ۱۸۴۰ به تصویب فرمانروای کل هندوستان رسید.



پس از بسته شدن پیمان میان کامران میرزا و کمپانی هند خاوری، انگلیسها برای سرکوفتن دوست محمد خان بارکزیایی، از کرداری که در هنگامه ستیزه‌شان با ایران بر سر هرات در پیش گرفته بود، بر آن شدند که شاه شجاع را بر تخت فرمانروایی کابل بنشانند. بر آنگردی انگلیس برای انجام این خواست خود، نخستین جنگ افغان و انگلیس را آغاز کرد. برآیند این جنگ چهار ساله، شکست سخت انگلیسیها و نابودی ارتش چهار هزار و پانصد نفره‌شان و کشته شدن شاه شجاع و ناچار شدن انگلیس به بیرون کشیدن همه نیروهای خود از سرزمین شمال فرامرزی هند بود.

سستی توان انگلیس در فراسوی مرزهای شمالی هند، یار محمد خان وزیر کامران میرزا را به روی آوردن به پناهجویی از ایران برانگیخت و وی در سال ۱۲۵۷ هجری / ۱۸۴۱ میلادی گروهی را به دربار قاجار فرستاد. این گروه نامه‌یی از یار محمدخان به محمدشاه را به همراه داشتند که در آن آمده بود:

«تمام امیدهای ما به شهریار جهان پناه است و اگر با انگلیسیها همراه شدیم، به اقتضای زمان و مصلحت روزگار بوده است.»

انگلیس پس از آگاهی از این رویکرد هرات، از پیگیری کمکهایش به کامران میرزا خودداری کرد و کوشید تا با پدیدآوری هیاهو در پاره‌یی دگر از ایران، چشمها را بدان سو بگرداند. بر این پایه، آقاخان محلاتی - رهبر اسماعیلیان در کرمان - پرچم خیزشی برافراشت و خود را شاه خواند. هیاهوی برپا شده در کرمان، با تازش ارتش به تندی سرکوب شد و آقاخان محلاتی به دامان برانگیزاننده خود، انگلیس، در هند پناه برد.

با فرو خفتن هیاهوی آقاخان محلاتی، هرات

قندهار باشد و اگر این پیش آید؛ ایران به هرات برای پاسداری از آن شهر نیرو و بفرستد و باید پس از بازپس راندن تازشگر، نیروی خود را نیز بازگرداند و انگلیس پذیرفت در کارهای درونی هرات دست نداشته باشد و اگر دستی در کار درونی هرات کند، این پیمان کنار نهاده شود.

انگلیس، از يك سو پیمان بست و از سوی دیگر، بر آن شد که دوست محمد خان را - که پس از نخستین جنگ افغان و انگلیس رو به انگلیس آورده بود - به تازش به هرات برانگیزد و بر آن پایه در سال ۱۲۷۲ هجری / ۳۰ مارس ۱۸۵۵ میلادی، پیمانی به نام پیمان پیشاور میان فرمانروای انگلیسی هند و دوست محمد خان برای یاری به او در این تازش بسته شد.

چون خبر به راه افتادن ارتش کابل به سوی هرات به تهران رسید، دربار قاجار به سلطان مراد میرزا حسام السلطنه دستور داد تا راهی هرات شود و نگذارد که دوست محمد خان بر آن شهر دست یابد. به راه افتادن ارتش ایران، انگلیسیها را به واکنشی دیگر برانگیخت. آنان، دلبستگان به خود را برای رویارویی با صید محمد خان برانگیختند و آنها در شورشی صید محمد خان را در سال ۱۸۵۵ میلادی کشتند. شهر در دست شورشیان بود که محمد یوسف خان آنها را سرکوفت و هرات را در دست گرفت و از حسام السلطنه خواست تا به تندی راهی هرات گردد و آنگاه که ارتش ایران رسید، دروازه‌های شهر را بر روی آنها گشود.

ارتش ایران به هرات دست یافت. نوشته‌اند که رفتار سخت ارتش ایران با باشندگان هرات، محمد یوسف خان را پشیمان کرد و او پرچم انگلیس را بر فراز دژ هرات برافراشت و ارتش ایران را از هرات راند. رانده شدن ارتش سبب در میان افتادن هرات شد و در میانه در میان بودن هرات، بزرگان شهر محمد یوسف خان را بر کنار کرده و به اردوی حسام السلطنه فرستادند و عیسی خان را بر سر کار آوردند و این یک نیز تا نوامبر سال ۱۸۵۶ میلادی ایستادگی کرد، ولی، سرانجام دروازه‌های شهر را بر روی ارتش ایران گشود. حسام السلطنه بر شهر

پشتیبانی؛ سبب کشته شدن امیر کبیر در ژانویه سال ۱۸۵۲ میلادی به دستور ناصرالدین شاه در کاشان شد. مرگ امیر کبیر و صدارت میرزا آقاخان نوری، دست انگلیس را در ایران گشود و کارگزاران انگلیسی بر نامه‌های تازه‌ای را برای چیرگی همه‌سویه بر ایران آغاز کردند. ایران میدان کشمکش روسیه و انگلیس شد و هر آن گمان می‌رفت که رویدادی بزرگ رخ دهد. یار محمد خان ظهیر الدوله، فرمانروای هرات، در سال ۱۲۶۸ هجری / ۱۸۵۱ میلادی درگذشت و پسرش صید محمد خان بر جای او نشست. ناصرالدین شاه، فرمان فرمانروایی بر هرات را به نام او نوشت و لقب پدر را به او داد. صید محمد خان ظهیر الدوله، خود را سر به فرمان دربار ایران دانست. در پی سر به فرمانی صید محمد خان، فرمانروای قندهار - کهندل خان - نیز در سال ۱۲۷۰ هجری / ۱۸۵۳ میلادی در نامه‌یی به دربار ایران پذیرای سر به فرمانی از تهران شد. او نوشت:

«قندهار از قدیم الایام تابع دولت ایران بوده... هرچه فرمایش اولیای این دولت علیه باشد، بدون تغلل قیام و اقدام نماییم و خود را بسته و متعلق به این دولت بدانیم و خود را زیر حمایت این دولت دانسته و می‌دانیم...»

آنچه که روی می‌داد، انگلیس را خشمگین کرد، چه آن که؛ می‌اندیشید چندین دهه کوشیده تا یکپارچگی ایران را بر هم زند و میان مرزهای ایران و هند پاره‌های ناوابسته‌یی را چون پاره‌های دیواره ایستادگی در برابر هر تازشی پدید آورد، ولی، ناکام مانده. انگلیس خشمگین، دست به کار شگفتی زد و وزیر مختار خود در ایران را واداشت تا میرزا آقاخان نوری را به پذیرش پیمانی وادارد که بر پایه آن ایران بپذیرد که چشم به هرات ندارد. در خواست شگفتی بود، ولی، فشار وزیر مختار و سستی اندیشه میرزا آقاخان نوری، سبب شد که ناصرالدین شاه در ۲۵ ژانویه سال ۱۸۵۳ میلادی دستینه بریای پذیره‌یی نهد که در آن ایران پذیرفت که کاری به هرات نداشته باشد، مگر آنکه هرات مورد تازش فرمانروایان کابل و

میانجیگری او گفتگو میان او و لرد کاولی سفیر انگلیس در پاریس آغاز شد. در گرماگرم گفتگوی آنها، نیروهای انگلیسی در اول مارس ۱۸۵۷ میلادی، در محمره (خرمشهر) پیاده شدند و با آن که سپاه خوزستان به فرماندهی خانلر میرزا احتشام السلطنه ایستادگی ارجمندی کرد، توپخانه انگلیسیها ایستادگی آنها را در هم شکستند و انگلیسیها بر خرمشهر و اهواز دست یافتند. در همان روز سید سعید، سلطان مسقط و عمان، به انگیزش انگلیسیها، به بندر عباس تاخت.

روسها و فرانسویها، آنچه را که روی می داد، به سود هم‌آورد خود انگلیس می دیدند و از آنرو شتابان از ایران خواستند که پذیرای آشتی با انگلیس گردد. برآیند گفتگوی امین‌الملک و لرد کاولی در ۴ مارس سال ۱۸۵۷ میلادی دستینه نهادن بر پای پیمانی شد که چون در پاریس بسته شد، پیمان پاریس نام گرفت. پیمان پاریس چنین است:

به نام خداوند بخشنده مهربان

چون اعلیحضرت خورشیدرایت اقدس همایون، سلطان معظم، شاهنشاه بالاستقلال کل ممالک ایران و علیاحضرت ملکه ممالک مجتمعه بریتانیای کبیر و ایرلند، بالسویه و از صمیم قلب مایلند که در صدمات جنگی که مغایر و منافی میل و نیات دوستانه ایشان است، نهایتی داده و روابط مودت قدیمه را به وسیله صلحی که مفید و نافع حال طرفین باشد، مجدداً بر پایه و اساسی محکم استوار نمایند. برای وصول این مقصود، و کلای خود را از قرار ذیل معین داشتند.

از طرف علیاحضرت ملکه مجتمعه بریتانیای کبیر و ایرلند؛ شرافت ماب، هنری ریچارد چارلز بارون کاولی، از اعاظم ممالک مجتمعه و از اعضای دارالشورای مخصوص سلطنتی دارای نشان پر افتخار حمام از درجه اول و سفیر کبیر فوق العاده در دربار امپراتور فرانسه و غیره و از طرف اعلیحضرت شاه ایران؛ جناب جلالت ماب، مقرب الخاقان فرخ خان امین‌الملک سفیر کبیر دولت

چیره شد و در مسجد هرات به نام ناصرالدین شاه خطبه خواند و در آن شهر به نام شاه ایران سکه زد و همه بزرگان شهر سر به فرمان دربار تهران نهادند.

رویدادهای هرات انگلیس را آنچنان بر آشفت که به ایران اعلان جنگ کرد. اعلان جنگ از سوی انگلیس، دربار قاجار را وادار به یافتن چاره کرد. چاره آن شد که فرخ خان امین‌الملک کاشی به استانبول برود و با نمایندگان انگلیس به گفتگو بنشیند. لرد استراتفورد رادکلیف سفیر انگلیس در دربار عثمانی خواهان رهاسازی هرات از سوی ایران و واگذاری بندرعباس به مسقط و برکناری میرزا آقاخان نوری و بازگذاشتن دست انگلیس در گشودن کنسولگریهایش در شهرهای بزرگ ایران شد. ناصرالدین شاه پذیرای خواستهای انگلیس نشد و از امین‌الملک کاشی خواست تا سفیر ایالات متحده در استانبول را میانجی گفتگو کند، ولی، سفیر ایالات متحده بر پایه دکتورین مونرو - که پانهادن به رویدادهای جهان را پذیرا نبود - از میانجیگری کنار کشید و به ناچار، ناصرالدین شاه وادار شد که فرخ خان امین‌الملک کاشی را راهی پاریس کند و ناپلئون سوم را به میانجیگری فراخواند.

در ماههایی که امین‌الملک کاشی در استانبول و پاریس سرگردان بود، انگلیس برای پدیدآری هراس در ایران، به جنوب ایران تاخت. ناوگان انگلیس در بر دارنده هشت کشتی جنگی و شماری ناو بخاری و بادی به فرماندهی دریادار استاکر به شاخه پارس آمد و در سال ۱۲۷۳ هجری / ۱۴ دسامبر ۱۸۵۶ میلادی بر جزیره خارک دست یافت و پس از پنج روز یک تیپ در بر دارنده سر بازان انگلیسی و هندی در بوشهر پیاده شدند و رو به شیراز نهادند. انگلیسیها، به فرماندهی ژنرال سر جیمز او ترام، در برازجان با نیروهای ایرانی به فرماندهی مهرعلیخان شجاع‌الملک درگیر شدند و چون با ایستادگی ایرانیها روبه‌رو گشتند، به بوشهر بازگشته و رو به خوزستان نهادند.

فرخ خان امین‌الملک کاشی در ۲۵ ژانویه سال ۱۸۵۷ میلادی، با ناپلئون سوم دیدار کرد و با

علیه ایران دارای تمثال همایونی و حمایل آبی کمر مرصع و غیره.

پس از آن که مشارالیهها اختیار نامه‌های خود را فیما بین ارائه و مبادله نموده و آن را مرتب به ترتیبات شایسته یافتند، فصول ذیل را متفقاً منعقد داشتند.

فصل اول: از روز مبادله تصدیق نامجات، همین عهدنامه مابین اعلیحضرت پادشاه ایران و اعلیحضرت ملکه ممالک مجتمعه بریتانیای کبیر و ایرلند و نیز مابین اخلاف و ممالک و رعایای طرفین مودت و صلح دائمی برقرار خواهد بود.

فصل دوم: از آن جایی که به سعادت و میمنت مابین اعلیحضرتین معظمتین صلح برقرار گردید، به موجب این فصل مقرر است که عساکر اعلیحضرت ملکه خاک ایران را به شرایط ذیل تخلیه نمایند.

فصل سوم: دولتین معظمتین معاهدتین شرط می نمایند که تمام اسرایی که در مدت جنگ از طرفین دستگیر شده‌اند، فوراً رها نمایند.

فصل چهارم: اعلیحضرت پادشاه ایران تعهد می نمایند که به مجرد مبادله تصدیق نامجات این عهدنامه، فوراً عفونامه کاملی اعلام نموده و به موجب آن تمام رعایای ایران که به واسطه مناسبات و مرادات خود در مدت جنگ با عساکر انگلیس به نوعی متهم شده و آلاشی پیدا کرده باشند از مسئولیت رفتار خود معفو دارند به طوری که هیچ کس از هر طبقه‌یی که بوده باشد، مورد هیچ گونه زحمت و اذیت و سیاست واقع نشود.

فصل پنجم: به علاوه؛ اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد می شوند که اقدامات فوری به عمل آورند برای این که از خاک و شهر هرات و تمام نقاط افغانستان، عساکر و مامورین ایران را که فعلاً در آن جا هستند بیرون آورند. این تخلیه در ظرف سه ماه، از تاریخ مبادله تصدیق نامجات عهدنامه حاضر، صورت پیدا خواهد کرد.

فصل ششم: اعلیحضرت پادشاه ایران قبول می فرمایند که از هر نوع ادعای سلطنت به شهر و خاک هرات و ممالک افغانستان صرف نظر نموده و به هیچ وجه از روسای هرات و ممالک افغانستان هیچ گونه علامت اطاعت از قبیل سکه و خطبه یا باج مطالبه ننمایند و نیز اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد می شوند که منبعد از هر گونه مداخله در امورات داخله افغانستان احترام کنند و قول می دهند که هرات و تمام افغانستان را مستقل شناخته و هرگز در صدد اخلال استقلال این ولایات بر نیایند. در صورتی که اختلافی مابین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان به ظهور رسد، دولت ایران تعهد می کند که اصلاح آن را به اهتمامات دوستانه دولت انگلیس رجوع نموده و قوای جبری به کار نبرد، مگر آن که اهتمامات دوستانه مثمر ثمری نشود.

از طرف دیگر؛ دولت انگلیس تعهد می کند که در تمام مواقع، نفوذ خود را نسبت به ممالک افغانستان به کار برده و نگذارد که از طرف ممالک مزبور یا یکی از آنها، هیچ گونه اسباب رنجش و کدورتی برای دولت ایران ایجاد شود. هر گاه دولت ایران در موقع حدوث اشکالات، به دولت انگلیس مراجعه نمود، دولت مشارالیهها نهایت سعی و کوشش را خواهد کرد که این گونه اختلافات را موافق حق و مطابق شرف دولت ایران اصلاح نماید.

فصل هفتم: هر گاه از طرف یکی از ممالک مزبوره فوق به حدود ایران تجاوزی شد، چنانچه استرضای شایسته به عمل نیامد، دولت ایران حق خواهد داشت که اقدامات نظامی برای منع و سیاست متهاجمین به کار برد. ولی، صریحاً مقرر است که هر قدر از قوای نظامی اعلیحضرت شاهنشاه ایران که بدین عزم از سرحد تجاوز نمود، به مجرد این که به مقصود نایل گردید، به خاک خود مراجعت خواهد کرد و نیز مقرر است که دولت ایران نباید حق فوق‌الذکر را وسیله قرار داده و شهر

یا قصبه‌یی از ممالک مزبور را دائماً تصرف، یا به ممالک خود منضم نماید.

فصل هشتم: دولت ایران تعهد می‌کند که فوراً، پس از مبادله تصدیق نامجات این عهدنامه، تمام اسرایی را که در مدت عملیات جنگی عساکر ایران و افغانستان دستگیر شده‌اند، بدون اخذ فدیة آزاد نماید و تمام افغانه که به‌طور گرونی یا به دلایل پولتیکی در هر نقطه از نقاط ایران توقیف شده باشند، به همان گونه آزاد خواهند شد، مشروط بر این که؛ افغانها هم بدون اخذ فدیة هر محبوس و اسیر ایرانی را که در ید قدرت آنها باشد، آزاد کنند. در صورت لزوم، دولتین معاهدتین مامور به جهت اجرای مدلول این فصل معین خواهند کرد.

فصل نهم: طرفین معظمتین معاهدتین تعهد می‌کنند که در نصب و استقرار قنسول جنرالها و قنسولها و کلائی قنسولگری هر یک از آنها در خاک دیگری، حالت دول کامله الوداد داشته و چنانچه نسبت به اتباع و تجارت دول کامله الوداد منظور است، از هر جهت همان طور با رعایا و تجار یک دیگر رفتار نمایند.

فصل دهم: به مجرد مبادله تصدیق نامجات این عهدنامه، سفارت انگلیس به تهران مراجعت خواهد کرد و دولت ایران قبول می‌نماید که سفارت مذکور را با معذرت و تشریفات معین، که و کلائی مختار طرفین معظمین امروز در نوشته جداگانه امضا نموده‌اند، بپذیرد.

فصل یازدهم: دولت ایران تعهد می‌نماید که به اتفاق ماموری که سفارت انگلیس معین می‌کند، به دعاوی نقدینه رعایای انگلیس بر دولت ایران رسیدگی کرده و قطع می‌کند که در ظرف سه ماه بعد از مراجعت سفارت انگلیس به تهران، ماموری معین نماید. و نیز تعهد می‌نماید که هر یک از این دعاوی که به تصدیق مامورین رسیده باشد در ظرف مدتی - که بیش از یک سال از تاریخ صدور حکم نباشد - در یک دفعه یا به اقساط، تادیه نمایند.

هر تبعه ایرانی، یا رعایای سایر دول که تازمان حرکت سفارت انگلیس از تهران تحت حمایت انگلیس بوده و از آن به بعد ترك آن را ننموده‌اند، دعاوی و ادعایی با دولت علیه داشته باشند، مأموریت مزبور به آن هم رسیدگی کرده و حکم خواهد داد.

فصل دوازدهم: به استثنای شرط مقیده در قسمت آخر فصل اخیر، دولت انگلیس در آتیه از حق حمایت رعایای ایران که فی الحقیقه در خدمت سفارت انگلیس و جنرال قنسولها و ویس قنسول یا و کلائی قنسولگری نباشند، صرف نظر خواهد نمود. مشروط بر این که چنین حقی به هیچ یک از سایر دول خارجه داده نشود و هیچ یک از اینها هم چنین حقی را معمول ندارند. ولیکن، در این مورد مثل سایر موارد، دولت انگلیس لازم دارد و دولت ایران هم تعهد می‌کند که همان امتیازات و معافیات و احترام و توجهی که در ایران نسبت به سایر دول خارجه کامله الوداد و نوکرها و رعایای آنها داده شده و معمول است، همان امتیازات و معافیات و احترام و توجه نیز درباره دولت انگلیس و نوکرها و رعایای آن داده شده و منظور شود.

فصل سیزدهم: دولتین معظمتین معاهدتین قرارداد را که به تاریخ ماه اوت ۱۸۵۱ (شوال ۱۲۶۷ هجری قمری) در باب منع تجارت برده فروشی در خلیج فارس منعقد داشته‌اند، به موجب همین فصل، تجدید می‌نمایند و علاوه بر تعهد می‌نمایند که قرار مزبور را بعد از انقضای مدت آن - یعنی بعد از ماه اوت ۱۸۶۲ - برای مدت ده سال دیگر هم در حال ابقا بگذارند و از این تاریخ به بعد هم تا یکی از طرفین معاهدتین در خصوص بطلان آن به دیگری اعلام ننمایند، قرارداد مذکور به قوت خود باقی خواهد ماند و اثر اعلام هم یک سال پس از تاریخ آن صورت واقع خواهد پذیرفت.

فصل چهاردهم: بلافاصله پس از مبادله تصدیق نامجات این عهدنامه، عساکر انگلستان از هر گونه

دوسو - که به دستینه‌های ناصرالدین شاه و ملکه ویکتوریا رسیده بود - در بغداد رد و بدل شد.

هرات از ایران جدا شد؛ ولی، تا چند سال سلطان احمد خان فرمانروای هرات، خود را وابسته به ایران می‌دانست و خطبه به نام شاه ایران می‌خواند و سکه شاه ایران در دادوستدها پذیرفته می‌شد و سلطان احمد خان، هر ساله برای شادباش گویی نوروزی، به تهران می‌آمد و خلعت فرمانروایی بر تنش می‌کردند و سپس به هرات بازمی‌گشت.

در دوم اوت سال ۱۸۵۸ میلادی، پس از فرو کوفته شدن شورش‌های درونی هند به دست نیروهای انگلیسی، کمپانی هند خاوری همه داشته‌ها و حقوق خود را به دولت انگلیس واگذار کرد و هند مستعمره انگلیس شد.

انگلیس پذیرای آن چه که در هرات می‌گذشت، نبود و از آن‌رو در سال ۱۸۶۳ میلادی، پس از فروخفتن آشوبهای درونی هند، دوست محمد خان را - که از سوی انگلیس امیر کبیر نام گرفته بود - به تازش بر هرات برانگیخت و او هرات را گرفت. دوست محمد خان دو هفته پس از چیرگی بر هرات مُرد.

مرگ دوست محمد خان، آغاز دورانی پر آشوب در پاره‌های فراشمالی مرز هند بود. شانزده پسر دوست محمد خان، همه به امید نشستن بر تخت شاهی به جان هم افتادند و این؛ میدانی برای کهندلخان فرمانروای هرات گشود که بر هرات دست یابد. فروخفتن آشوب درونی دربار کابل، با بر تخت نشینی امیر شیرعلی، سومین پسر دوست محمد خان، دگر باره چشم کابل را به هرات دوخت.

امیر شیرعلی در سال ۱۲۸۵ هجری / ۱۸۶۸ میلادی به هرات تاخت و کهندلخان را راند و هرات را به سرزمین‌های زیر فرمان خود پیوند زد. وی، پس از توانایی، بر آن شد که دست انگلیسها را از سرزمینهای زیر فرمانش کوتاه کند و بر آن پایه پذیرای نمایندگان دولت روسیه شد و از روسیه برای رویارویی با انگلیس یاری خواست. کرده امیر شیرعلی، انگلیسها را

اقدامات خصمانه دست خواهند کشید و دولت انگلیس، علاوه بر این، تعهد می‌نماید به محض این که شرایط راجع به تخلیه هرات و حدود افغانستان از عساکر ایران و نیز شرایط راجعه به پذیرفتن سفارت انگلیس در تهران کاملاً به موقع اجرا گذاشته شد، عساکر خود را بدون تأخیر از تمام بنادر و نقاط و جزایر متعلقه به ایران بردارد و دولت انگلیس متعهد می‌شود که در ظرف این مدت سرکردگان عساکر او عمداً هیچ اقدامی نمایند که سبب ضعف اطاعت اتباع ایران نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه ایران بشود زیرا که، بالعکس دولت انگلیس جداً مایل است که این اطاعت را مستحکم نماید و دولت انگلیس متعهد می‌شود رعایای ایران را از زحمت حضور عساکر انگلیس حتی الامکان محفوظ دارد و متقبل می‌شود که نظارت خانه نظامی انگلیس قیمت آذوقه‌یی را که برای عساکر مزبور لازم می‌شود، به نرخ عادلانه بازار - به محض تسلیم آن - ادا نماید و دولت ایران هم تعهد نموده به مأمورین خود حکم خواهد داد که در تهیه آذوقه، معاونت و همراهی نمایند.

فصل پانزدهم: این عهدنامه تصدیق شده و در بغداد ظرف سه ماه و در صورت امکان زودتر تصدیق نامجات خواهد گردید. علیهذا، وکلای مختار طرفین این عهدنامه را امضا کرده و به مهر خود مهور داشتند. به تاریخ چهارم مارس سنه ۱۸۵۷ به چهار نسخه نوشته شد.

پس از بسته شدن پیمان پاریس، نیروهای انگلیسی از بوشهر و خارك و اهواز و خرمشهر بیرون رفتند و بر پایه پیمانی که با سلطان مسقط بسته شد؛ چابهار و بندرعباس برای ۲۰ سال در برابر پرداخت سالانه ۱۶ هزار تومان از سوی وی به ایران، به اجاره سلطان مسقط درآمد و وی پذیرفت از هر گونه دست اندازی به جزیره‌های هرمز و قشم خودداری کند. پذیره‌های

۱۰. حبیبی، عبدالحی. جغرافیای تاریخی افغانستان
۱۱. حسام معزی، نجفقلی. تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا
۱۲. خورموجی، محمد جعفر. حقایق الاخبار ناصری
۱۳. دوسرسو. علل سقوط شاه سلطان حسین
۱۴. رایت، سردیس. انگلیسیها در میان ایرانیها
۱۵. ساروی، محمد فتح‌الله. تاریخ محمدی
۱۶. سایکس، سریرسی. تاریخ ایران
۱۷. طالع، هوشنگ. چکیده تاریخ تجزیه ایران
۱۸. طاهری، ابوالقاسم. تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران
۱۹. طبری، احسان. ایران در دوسده و اسیسین
۲۰. ظهیر نژاد ارشادی، مینا. اسنادی از روابط ایران و انگلیس در عهد محمد شاه قاجار
۲۱. غبار، میر غلام محمد. افغانستان در مسیر تاریخ
۲۲. فرهنگ، میر محمد صدیق. افغانستان در پنج قرن اخیر
۲۳. فلور، ویلم. صفویان و برآمدن محمود افغان
۲۴. کهزاد، احمد علی. در زوایای تاریخ معاصر افغانستان
۲۵. لسترنج، گای. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی
۲۶. مستوفی، حمدالله. نزهة القلوب
۲۷. مسعودی. التنبيه والاشراف
۲۸. مقدسی، ابو عبد الله محمد بن احمد. احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم
۲۹. نصیری مقدم، محمد نادر. گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان
۳۰. ولایتی، علی اکبر. تاریخ روابط خارجی ایران در دوره ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه
۳۱. هارکام، کلمنت. تاریخ ایران در دوره قاجار
۳۲. هروی، سیف بن محمد. تاریخ نامه هرات
۳۳. هروی، صابر. حوضنامه هرات
۳۴. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. تاریخ روابط خارجی ایران
۳۵. دایر، ژنرال ریجنالد. مهاجمان سرحد

هراساندو به تازش به کابل برانگیخت. تازش انگلیسیها به سرزمینهای زیر فرمان امیر شیرعلی، دومین جنگ افغان و انگلیس را آغاز کرد، جنگی که برآیند آن شکست امیر شیرعلی و پذیرش پیمان گندمک از سوی او بود.

بر پایه پیمان گندمک در سال ۱۲۹۷ هجری / ۲۶ مه ۱۸۷۹ میلادی؛ نگهداری تنگه خیبر و گرداندن کارهای قندهار و پیشین، به انگلیس واگذار شد و گرداندن سیاستهای برونی فرمانروایی کابل به دست انگلیسیها افتاد و بدین گونه، سرزمین افغانستان؛ دربردارنده کابل و قندهار و هرات و پاره‌یی از سیستان، تحت الحمايه انگلیس شد.

هرات؛ امروز پاره‌یی از کشور افغانستان است، با یادمانهایی از دیروز خود در شمالش، کشور ترکمنستان است و در باختر، کشور ایران و در جنوبش ایالت فراه. به پانزده پاره (ولسوالی) بخش می شود. پاره‌ها چنینند: شیندند، ادرسکان، غوریان، کوهستان، گلران، کوشک، زنده جان، اینجیل، گذرا، کاروخ، کوشک کهنه، پشتون زرغون، آبه، فارسی، چیشتی شریف، شهر هرات، در ولسوالی اینجیل است.

منابع:

۱. ابن حوقل. صوره الارض
۲. اشرفیان، ک. ز. دولت نادر شاه افشار
۳. اصطخری. المسالك والممالك
۴. افشار یزدی، محمود. افغان نامه
۵. امیر عبدالرحمان خان. تاج التواریخ
۶. بیانی، خان بابا. تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه
۷. بهمنی قاجار، محمد علی. ایران و افغانستان، از یگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی
۸. پاکروان، امینه. آغا محمد خان قاجار
۹. تیموری، ابراهیم. عصر بی خبری